[illegible]

[illegible]ات عالمگیری

در مطبع منشی نولکشور [illegible] طبع [illegible]

Hamid

اطلاع

اس مطبع میں ہر فن کی کتب موجود ہیں شائقین کو فہرست مفصل سے جو طلب [illegible] درخواست کرنے پر [illegible] معلوم ہوسکتا ہے کہ کتب اس مطبع میں نہایت ارزاں قیمت ہے [illegible] درسیات و کتب [illegible] فارسی [illegible] و کتب اخلاق و موعظت [illegible] ذیل میں درج کرتے [illegible] ملاحظہ فرما کر [illegible] ہو

کتب درسیہ مبتدیان

کریما محشی از تصنیفات شیخ سعدی شیرازی کا
کریما معرب بالفارسی مع اعراب — کریما بمعنی
کا ترجمہ اردو میں نظم ہے —
کریمائے بے نظیر ہر ایک شعر کے نیچے مطلب اس کا اردو میں
کریما بحاشیہ کریما کا اردو شرح —
[illegible] کریما [illegible] حافظ محمد نذیر صاحب —
[illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] نامہ عطار — [illegible]
نام حق [illegible] شیخ علاء الدین اودھی —
[illegible] نامہ مصنفہ [illegible] مشہور کتاب ہے —
[illegible] نامہ [illegible] اشعار لالچی بہت [illegible] مبتدیان —
[illegible] نامہ تصنیف شیخ [illegible]
[illegible] المصادر [illegible] نامہ مشہور کتاب ہے —
[illegible] تصنیف [illegible] اطفال کے لیے
[illegible] المکتوبات —
انشاء بہار [illegible] مصنفہ مولوی امانت علی صاحب
انشاء فائز — از مولوی محمد اکرم صاحب
[illegible] فائز مشہور مطبع نظامی —
انشاء [illegible] — از منشی حفیظ اللہ —
انشاء خلیفہ — مصنفہ خلیفہ شاہ محمد مرحوم قنوجی —
انشاء [illegible] — مصنفہ منشی کمال الدین صاحب [illegible]
انشاء مادھو رام — مشہور کتاب ہے —
انشاء [illegible] — مصنفہ [illegible] بہاری [illegible]
ایضاً انشاء [illegible] — [illegible] و اسطے تعلیم

[illegible] سواد و خط شکستہ ہے —
انشاء بہار ہند تصنیف مولوی عبدالعزیز صاحب آروی
انشاء جامی تصنیف مشہور مولانا عبدالرحمٰن جامی
انشاء طاہر وحید مشہور کتاب از مرزا طاہر وحید —
انشاء فائق — از مولوی محمد فائق —
انشاء دولت رام —
انشاء صفدری — رقعات فارسی اور [illegible] بامحاورہ اردو میں —
انشاء گلزار [illegible] مصنفہ مولوی [illegible]
انشاء مفید تصنیف منشی [illegible] صاحب —
انشاء دلآویز — از مولوی عبدالعزیز صاحب [illegible]
انشاء عجیب — مشہور کتاب ہے —
ظہور الانشاء — مصنفہ منشی ظہیر الدین مرحوم
مجموعۂ رقعات [illegible] خان [illegible]
سبد شمیم شاداب مع فرہنگ لغات
نادر الانشاء [illegible]
انشاء دلکشا — مصنفہ منشی [illegible] صاحب —
فیاض دلبستان — مصنفہ منشی ولایت حسین صاحب
دستور الصبیان — [illegible] اطفال کے لیے [illegible]
رقعات عزیزی — از تالیفات مولوی عبدالعزیز صاحب آروی —
رقعات عالمگیری —
رقعات قتیل — مصنفہ مرزا محمد حسن قتیل —

بعون صانع حکیم مکان و فضل خلاق زمین و زمان

رقعات عالمگیری

در مطبع نامی منشی نولکشور طبع زین مطبوع اهل جهان گردید

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE7418

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد انشای ثنای بادشاهی که سلطنتش مصئون از زوال و انتقال ست و پس از املای ستایش جهان
حلقه بگوشش زینت گوش سر سلاطین عالمگیر اورنگ زیب بهادر غازی خال بر رای مهر انجلای
سخن سنج سخنوران صحیح نفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم برقعات عالمگیری
بکلمات غلیبات که مؤلف از رقایم کرایم بادشاه دادگستر عادل سپهر ابوالمظفر محی الدین محمد
زیب بهادر بادشاه هندوستانست انار الله برهانه تعیین نور خلافت و فرزند سعادتمند
از بادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم المخاطب بشاه عالم بهادرست و بعض جا سلطان محمد معظم
بادشاهزاده دیگر نیز بفرزند سعادت توأم ملقب شده و فرزند عالیجاه خاصه القاب سلطان محمد
بهادرست و برادر نامهربان عبارتست از دارا شکوه برادر کلان آنحضرت و فرزند زاده عزیز و فرزند
زاده هست از محمد معز الدین بهادر پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر
محمد اعظم شاه بهادر و فرزند زاده عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر
مدار المهام آن فدوی اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب امیر الامرا

خان فیروز جنگ است انجا بست از خطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ نصرت جنگ اختصار القاب
ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ پسر بخشی الممالک است و از میر شهاب الدین محمد خان صفدر و میر آتش از
بیت خان و حمید فقط اقتصار اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد از رقعات موسومه بادشاهزا
دگان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید رقعه ۱ مهین پور خلافت فرزند سعادت توام
محمد معظم حفظه الله تعالی و سلّمه اعلی حضرت فردوس منزلت بگرفتن ولایت بلخ و بدخشان که از خراسان
و هرات ملک قدیم موروثی توجه مفرط داشتند و مکرر افواج بادشاهی بسر کردگی مراد بخش بالصوب فرستادند
تا آنکه آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامبرده که بی طلب حضور رسانیده بود بانتمالت
اهالی و اکابر آن دیار بپرداخت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زر ضایع گشت از ینجاست گفته اند
پسر ناخلف و ختر بهتر نظر باین تعجیب کرع اگرچه پدر نتواند پسر تمام کند داین فانی را آرزو باست تدبیر غیر از نیکه نبیره
حضرت را با فوجی شایسته و سامان بالیسته باین سمت تقدیم دیگر از چه می آید با وجود تا کید احضور شما هیچ
وقت بدربار را نگرفته اید تا بدین مهم چه سد ظاهر اکار یاز شما نیست عارف بخود بهار است این شعر ربی بود خود افتاده
که رو هست بسته آمد چه شیا مرحبه شما فکر خود کنید که ز ینجا پشیمان چه خواهید شد و در آنجا بحضرت حق سبحانه تعالی
حضرت اعلی رقعه ۲ فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلّمه الغرض معنی ظاهر شد که امسال حشمت
مدوری بطور اهل ایران تکلف کرده اند بفضل الهی عقاید خود درست دارند این بدعت تازه از کجا آموخته اند
ماهران عرب که خود را سید میگویانند مصر عهد نام کننده نکو نامی چند تعلیم کرده باشد بهر حال چون این بدعت
مسیاد مجوس است و باعتقاد کفار هنود روز جلوس بکرماجیت لعین هم مبدأ تاریخ هند مین ابد العمل بنا یه
این جهالت نقل نگراید بیت گفته گفته من شدم بسیار گو از شما یک تن نشد اسرار جو الا اشتغفر الله
من کل ذنب و اتوب الیه رقعه ۳ مهین پور سلطنت برای اضافه پسر چار مین که تنها سرا
دست میدارند عرضداشتیکه نوشته بودند بمطالعه در آمد پیشی مراتب خرد و بزرگ امکان ندارد و طرفه تر

ابنای آنفرزند خبر خانه خود ندارند خبر پرداختن پسر از کجا یابند بهر حال بعهد عمرت دراز باد که اینهم
بست بهایی خاطر آنفرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهند شد رقعه ۴ همین پور خلافت اجرمش
که آن فرزند نگاهداشتن سپاه بینا بیند و نوکران بیش از واجب نگاه میدارند ظاهرا قصد قیدبار دارند
خدا توفیق رفیق سازد اما استدعای آمدن دارالسلطنت لاهور که بینولا کرده اند موجب آن معلوم
پانصدی با منصب باصرخان بکم کردیم و آن ولدی شیر را از نوکری برطرف ع از ماست که بر ما
رقعه ۵ همین پور خلافت باوجود سلامت نفس فتح الله خان را چرا ناخوش کردید در ایام بادشاهزادگی
با ما هیچ سلوک نمیکردیم که همه از بعضی پدر بند و در حضور بنصیحت هیچ شد لی تعریف و توصیف ما میکرد نه بل با وجود
اقتدار پدر و نامهربانی بعضی با ترک رفاقت او کرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعیکه باشاره پدر او را
حرکات ناملایم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند با زبانه اغماض و تحمل متنبه شده از سر نفسانیت
اقرار بصاحب حوصلگی ما کردند تا نقش بهروری و بهادری ما بر لوح خاطر اشرفا قدس علی حضرت
گشت و کارهای دست بسته بزور بازو و این امور ضعیف صورت گرفت شما شمل فتح الله خانی را رنجیده
کردید هیچ سپاهی جگر دار بهر کار را که بکار عمده شاهی آید شکسته دل نمودید فرد اگر صد هزار لعل و گهر
چه سود ز دل را شکسته نه که گوهر شکسته … بعضی اگر حالا هم دلجویی کنید بهتر و برای اصلاح کار
ست بیت نصیحتی که شنو و بهانه مگیر که هرچه ناصح مشفق بگوید بپذیر بیشتر … والسلام
علی من اتبع الهدی رقعه ۶ فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از نوشته عم
معلوم شد که چیرهٔ زعفرانی بر سر جامهٔ طلائی پوشیده در دیوان می نشینند سن شریف چهل و شش رسیده و
ریش سفید رقعه ۷ همین پور خلافت منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسیده آنچه بزبان او حوالی
ابلاغ نماید از خود خبرم نیست که کیستم کجا میروم و بر سر این عاصی پر معاصی چه خواهد گذشت حالا از همه
همه را بخدای سپارم فرزندان را مدار کارگاه را باید که شماتت نکنند و محو گشت و خون

بندگان خدا نمیشوند آنچه بنظر می آید طرفه تماشا بر پا شدنی ست ایزد مقلب القلوب توفیق طاعت
ی الله که وقوع این امر غافل از چراغ راه سالکان طریق هدایت ملک داری کناد بنام بادشاهزاده
محمد اعظم شاه بهادر رقعه ۸ فرزند عالیجاه اسپ راهوار که این مرتبه برای ما فرستاده اند از سواری
بلی خوشم آمد و یاد از غمخواریهای پدر پیر آن فرزند جوان بخت رسید از کمال تحفظ خوش خرام موسوم
کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصه ما که
بابت آن بقید رنگ نسل فرستاده آخته بیگی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند رقعه ۹ فرزند عالیجاه ذلی
مرسله آن فرزند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد برای نام انبه گمنام استدعا نموده اند چون آن فرزند
ت طبع دارند روا داری تکلیف پدر پیر چرا میشوند بهر حال سدا رس و رسنا بلاس نامیده شد
رقعه ۱۰ فرزند عالیجاه مزه کهچری بریانی شما در زمستان یاد می آید الحق که قبولی اسلام خان بآن
نمیخواستم که سلیمان بریانی پز را از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد اگر از شاگردان او کسی مهارت
پختن هم داشته باشد طلبیده آید و الا خوشا روزیکه بیایند و بخورند بخوراند بیت خوشا وقتی و خرم
روزگاری * که یاری برخورد از وصل یاری * بیت هوس از سر هم کمپیر نرفت * سیاهی موی رفت و از
سر رقعه ۱۱ فرزند عالیجاه الحمد لله که فرزندزاده بهادر خوب بر آمد کار دلش ترقی روز بروز دارد
از تربیت والاجاه غافل نباید بود صوبه مالوه بصورت اقبال مهم سپتی و تنبیه چیاتان بنام فرزندزاده
بحال خواهد ماند فرمان صادر شد که از راجپوتان بنده راجه بشن سنگه کچهواهه را همراه خود دارد و توپخانه
و اسباب حرب مطلوبه این مهم از قلعه دار اکبر آباد بگیرد و والد بزرگوار آرزوی زبده دیده راه راست
اسلام آباد عرف مهتهر برسد رقعه ۱۲ فرزند سعادت توام عالیجاه من اعلی حضرت میفرمودند که شکار
بیکاران ست انسان اگر بامور عقبی نتواند پرداخت سادگی کارهای دنیا چه بدست که الدنیا مزرعة
الآخرة واقع شده خود بدولت بنفس نفیس چهار گهری آخر شب از خوابگاه بر آمده با بیشتر توفیق

وضو کرده با تهجد و وظائف می پرداختند پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوة با جماعت فقرا نماز
صبح ادا کرده به جهروکه درشن تشریف می آوردند و درشنیان السعادت پیدا فیض آثار نواخته بعد برآمدن
چهار گهری روز در دیوان عام مستقر بودند درآن مجلس جمیع منصبداران جز و کل بار مجرا یافته دیوان اعلی
و میر بخشی تجویز اهل خدمات و حقائق حسن ترددات جانفشانی ناظمان و فوجداران و امینان
و کروریان صوبجات بعرض رسانیده و امن امید هر کدام بانجاح مرام سرسبز ساخته دلگرمی دیگران مینمودند
و بعد ملاحظه معتاد اسپان و فیلان خاصه یکپاس و دو گهری روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص
رونق می بخشیدند و درآن مقام بخشیان عظام احوال نو سرفرازان منصب معروض نموده حکم عرض مکرر
و نظر ثانی حاصل میکردند و انتخاب وقائع و سوانح هر صوبه عرض کرده فراخور هر مقدمه صدور احکام و
فرامین را حکم ناطق میگرفتند تا قریب دو پهر در معاملات پیش میبودند بعد غیبت طعام خاصه که
تاکید از وجه حلال مرتب می شد متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت و دادگستری بقدر سد رمق
نوش جان فرموده و خبر اکل و شرب وظیفه خواران و راتبه داران که اکثری از آن علما و فضلا و طلبه علم و
مساکین و غربا و یتیمان و بیکسان و بیماران بودند و بسیاری از آنها در نظر کیمیا اثر روشناس شده اند
استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی بدل بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهری
روز از خوابگاه برآمده وضو کرده در نماز خانه بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند پس از ادای نماز ظهر اوراد مرتب
تسبیح در دست در اسد برج آمده می نشستند دیوان اعلی را آنجا حاضر شده بعرض معروض مطالب مالی و ملکی
پرداخته آنکه کاغذ باید بخط انور میرسانیده چهار گهری زمانه باقی بدیوان عام مستقر بودند درینوقت بخشی دیوان تن
نوسرفرازان منصب و طلبداران جاگیر را از نظر انور میگذرانیدند و آنحضرت بغور تمام تفتیش احوال حسب و نسب و جوهر
ذاتی و کاردانی هر کدام فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه جاگیر حکم مستقر میفرمودند و بعد شام از دیوان عام
برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتکده خاص تشریف می بردند و آنجا محمود خان شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان

وقت آن عرض انجاب و بیا تمامان عرصه جهان حاضر شد نماند و بی پرده بشنوانم بیرون کو گفتگو هر یک حقیقت
رغبت طبع آنحضرت بمعنی احوال اسلاف از بزرگان و پادشاهان و عجائب و غرائب دیار و امصار
بعرض میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقات شبانروزی خود را با تقسیم تقسیم فرموده داد
زندگانی و فرماندهی میدادند چون شفقت پدری در حق آن فرزند قلبی است نه قلبی لهذا در نوشتن و اطلاع دادن
هر آنچه خوب باشد و بر آن فرزند ارجمند زیبنده بود بی اختیاریم در این وقت آنچه بیاد آمد بزبان قلم
داده بمشتاق ارند رقعه ۱۳ - فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهرا در سواری خیلی جلدی
میکنند چنانچه سید سابقان بر آن ایشان از پا در افتاد و زندگی را جواب داد و مدتی در حضور نشسته و ماند
طریق سواری دیده اند چه اخلاف آن پسندیده اند فرد آهسته خرام بلکه مخرام زیر قدمت هزار جانست رقعه ۱۴
فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم حسن بیگ دیوان کار کنان که کورا رعایت طرف فضل اهل
معزول نشده رعایای آنجا واویلا دارند و بر سر سنگ میزنند و میگویند ع اگر کو نی ندهی داد روز دادی هست
محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام پادشاهان می نویسند جزای اعمال حق دانسته باحوال سکنه آنجا وا رسند و الا جاگیر تغیر
خواهد شد و عوض نخواهند یافت رقعه ۱۵ - فرزند عالیجاه آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ دیوان خاص آن فرزند
کارها بجز و رسی سرانجام میدهد غنیمت است اضافه منصب و خطاب خانی اگر بنویسند داده آید آدم خوب مثل او کالا
بعنقا ست بیت آنچه نجستیم کم دیدیم بسیار است و نیست بغیبت جز انسان درین عالم که بسیار است و نیست
روزی سعدالله خان مرحوم بعد فراغ از اوراد و وظائف تا دیری نشسته بعابد داشته بود یکی از ندمای گستاخ
پرسید کدام آرزو فقیبت گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هر چند جوهر یا شب امانت در خلقت انسانی
جبلی ست هر که حق تعالی کرامت کرده باشد اما بهمت و انصاف آقا را نیز دخلی هست که نوکر را
مرفه الحال و از وجه معاش بمقدار احوال فارغ البال دارد تا از ضروریات عالم التعلق خلل انداز اعتقاد
نشود ع که مزد و ریخوشدل کند کار بیش رقعه ۱۶ فرزند عالیجاه برای نصرت جنگ التماس ماهی مراتب کرده اند

اگرچه ضابطه نیست که بکبر ادشتهزاری مرحمت شود لیکن چون درکار دست استقلال دست و بر آینده و یاس
خاطر آن فرزند علاوه آن انداد دیم از همان یا هی مراتبها که از انجا آورده یکی بکبر دو شکوه این منصب عظمی که فوق
مرتبه او است بجا آرد رقعه ۱۷ فرزند عالیجاه میرخان متصدی محالات حصه بیات آن فرزند پرگنه سکرارو اگذاشت
نمود و عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبداران است ازینجا گوشت و استخوان آنچه بود برابر
قسمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسید که توفیر محال دیگر برآورده از همانجا بدهد رقعه ۱۸ فرزند سعادت
توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلمه از وقایع صوبه مالوه بعرض رسید که بهار سنگه گور باطن کمین از محال تحویل
و پندار مایه شور و فساد شده بقصد هنگامه آرائی بود از دست تلوک چند پیشدست دیوان آن فرزند بدست
اقبال پیوند کشته شد و مجموع آنچه اصل گشت الحمد لله علی کل حال بیت انچه از قربان احسانت شوم هر انچه احسانت
قربانت شوم فی الحقیقه ظهور این مرتبه فیض نسبت آن فرزند است که نوکر از دل داده سرگرم کارهای عمده
بادشاهی میکند باین توجیه که تهنیت غالی جز زبان نباید بالای وارید قیمتی پنجاه هزار روپیه برای آن فرزند مرحمت
فرمودیم چون این هندو همان شبل است آورده که گویا تفنگ مردانه بازی را بنده او را منصب پانصدی ذات
دوصد سوار و خطاب رای و خلعت و شمشیر و اسپ سربلندی بخشیدیم آن فرزند هم رعایت در خور که موجب امتیاز او در
اقران و امثال تواند بود بلغمع نشان تحسین آفرین استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر را هوس حسن
خدمت و امید نتیجه افزاید رقعه ۱۹ فرزند عالیجاه عمله الله فوجداری سورته از فتح جنگ خان بابی تغیر کردن و
ببرادر او و عنه دیوانخانه خود دادن شیشه درست را بدست خود شکستن است قوم بابی در صوبه گجرات از زند
موقر و اهم در سیاهگری می ارزند فوجداری سابق آنقوم به غیر آن نباید بدیگران دادن و در مقل است سورته جا
که مثل حسن علیخان بسیار پدر می خان و صف شکنخان وغیره چند از یاران فوجدار آنجا بوده اند تا از عهده
بند و بست آنجا برآمده اند اگر متصدیان آن فرزند بنقشه عمل شجاعت خان مرحوم راه روند خوب است
والا این صوبه گجرات ست خدا نخواسته اگر سررشته عمل یک جا برهم خورد تدارک آن بطول خواهد کشید

پیشتر مختارند بیت من نگویم که این مکن آن کن * مصلحت بین و کار آسان کن * والعاقبة بالخیر

رقعه ۲۰ فرزند عالیجاه بالتماس جاسوسان معلوم شد که شاهراه زیاده از پور تخته بنیاد خالی از مخاطره نیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافران بغارت میبرند و تجار و غیره بامنیت نتوانند آمد و رفت نمود هرگاه در قرب لشکر ما و شما این حال بوده باشد وای بر حال طرق و دور دست معلوم میشود که متصدیان اخبار معتبر بفرزند نمیرسانند ازانجا که غفلت و بی پروائی خلاف طریق ریاست و جهانبانی است کاتبان جدید بشدید تعیین نمایند و عمله و فعله پیشین را بسزا رسانند و فوج مستعد مقرر سازند که استیصال مفسدان از بیخ و بن کرده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند ننگ بد عملی تا کی گوارا توان کرد بیت من نگویم زیان کن یا بفکر سود باش * ای ز فرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش * والدعا

رقعه ۲۱ - فرزند ارجمند عالیجاه انبه خوره سفیده چینی خوش قماش که اکنون با وجود تلاش بهم نمیرسد الطریق پیشکش آورده بودند درین ضمن کچکره و نیز بنظر گذشت برای آنفرزند لعنبد فرستادیم شکر بهره و عطیه بجا آرند و در ارسال والی انبه بتلافی مافات کوشند

رقعه ۲۲ - فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمت میان عبد اللطیف قدس سره الشریف رفتیم در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات ظفرگون برای مصارف خانقاه مقرر کرده شود این مصرعه بر زبان صدق ترجمان آوردند بیت شاه ما را ده دهد منت نهد * رازق ما رزق بی منت دهد * گفتیم همچنین است اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی غنیمت خود و حصول جاهی مزید نعمت و دولت میدانیم گفتند اگر فی الحقیقت تصمیم اراده باشد نیست خیرات نصف غلات از حصه عالمگیر بلکه مظلومان محنت کش زیاده ازان بگذارند و اوراد و وظیفه برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته در بیابانها و زوایای ویران مسکن دارند مقرر سازند و بداد مظلومان نوعی رسند که حق کسی تلف نشود و دست اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد افزونی دولت و نعمت مشاهده نمایند بتقریب نالش سکنه چکله کوڑا این نقل بیاد آمد که بی اختیار بآن فرزند

نقل شد والدعا رقعه ۲۳ فرزند عالیجاه داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمدآباد و گجرات
و اهتمام نجابت بخود بشان اقربای مرزا خواجه سپرده مستغیثان شکایت داروغه مذکور بعد الیوم آن فرزند بار
نمی یابند جمعی پامال مردم خودرا و باعث ضیق دامادش شده خلق الله را باید امید بنده حیرانم که در وقت
جزای اعمال چه جواب خواهیم داد حق سبحانه تعالی عادلست اگر ظالم را کار فرمائیم پس عدالت بلکه از ظالم با امور ما بر ما
آید عدالت و ما آن سزاواریم که ظالم را تعمیه دادن و بداد دادخواه نرسیدن فی معنی خود مخیر ظلم بودست
بیت گندم از گندم بروید جو ز جو ؛ از مکافات عمل غافل مشو ؛ رقعه ۲۴ فرزند عالیجاه مشتمل بر
با آن ضعیفه بیچاره تا کی بحال تباه و محروم خواهد بود بربادشاهی داروغه واشهابیش انچه که
دیده بند مسلف حق بهیچ حال نباید بود و یاد داشته باشند که روز که فیل فتح جنگ خان را آن فرزند حمله آورد
سیر بهیچ کار بستمانند که فیل را از شوخی باز داشت و خلعت عنایت یافت نگفت که حق خانه زادی بجا آوردم
حرز جان گیرم برای خدا و خاطر ما سینه را از کینه و بر سینه پرداز ندو آن ضعیفه را که بغیر شما دیگری ندارد مشمول
عواطف سازند بیت قدیمیان خود را بیفزای قدر ؛ که هرگز نیاید ز پرورده غدر ؛ رقعه ۲۵ فرزند عالیجاه
نوشته اعتماد خان فی حد غیبت که خواهی نخواهی برآن عمل کرده شود و بعد تحقیق آنچه لازم است حکم کرده خواهد
شد رقعه ۲۶ فرزند عالیجاه روزی سعدالله خان در حضور پر نور آمد اعلی حضرت سبب پسند عرض
کرد که فقره چند در بیاضی بنظر آمده بود نقل برسینه داشتم تا بعرض رسانم قیام بنیان سلطنت از عدالت
افزایش ملک و مال از شجاعت و سخاوت صحبت داشتن با علما و فضلا و محترز بودن از قرب جهلا انسان
عقل ست حامل بودن بر عقاید و مستقل بودن در عزیمت شدائد مقصر نبودن در امور فوری از تغییر ای
و شاکر ماندن بر تقدیر و دیرپائی خاندان از ترحم نمودن بر یتیمان و محتاج نشدن خود از کار دانی
مصاحبان انتظام امور ملکی بصلاح و صوابدید وزرا مظفر و منصور بودن با تحاد و همت فقرا است
باید بار نشست از اله ورد دردمندان امید رحمت داشتن از جناب حق بعفو انکم محبان آنحضرت

محظوظ شده بوسه بر پیشانی خان پیروز دادند و آخر روز چند بتان مجوسی زردوزی یکرنگی بجای کور
مرحمت فرمودند خواستم که تنها متلذذ نباشم بآنفرزند و لنبه هم فرستادیم توفیق عمل بهمگنان رفیق باد رقعه ۲۷
فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهر پسر ناظر دیوانخانهٔ آنفرزند عالیجاه در نقارخانه
قمار میبازد حیف صد حیف باوصف عجوبی جهانبانی اینهمه غفلت و نسیانی هرکاره‌ها را چه شد که خبر نمیرسانند
یا رفروشی خواهد بود کاتبان جدید مقرر سازند و تهدید کنند رقعه ۲۸ فرزند عالیجاه ظاهرا ایشان
یکماه طرف دریای نل در صید کلنگ بسر برده‌اند اگرچه شکار شغلی ست که هم تماشا و هم لذت غذا میدهد
فاما در صورت فراغ از سرانجام امور متعلقه که بمنزلهٔ فرائض توان گفت خوشنما و خوش آینده است خصوصا ادای
حقوق ریاست که شرعا و عرفا واجب آمده و خبر بازپرس آن از احادیث معتبره و تواریخ مشتهره و غیره کتب سیر
یافته میشود در ترجیح کارها مقدم باید دانست شمارا از تمشیت امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده باشد بتنظیم
و تنسیق معاملات متعلقهٔ خان جهان و عاقل خان و شجاعت خان و محمد بیگ چرا نمی پردازند شمارا ذوق صیدافگنی
و مارا شوق قلاع شکنی و خرس بچگان را گرفتن هیهات معاش کجا و معاد کجا بیت هر یکی ناصح برای
دیگران * ناصح خود یافتم کم در جهان * عمر بطالت میگذرد و کاری از دست نمی آید فردا اندرا جواب باید داد
ع کریما ببخشای بر حال ما رقعه ۲۹ فرزند عالیجاه اگرچه آنفرزند جوان مشتاق پدر پیر شنیدیم اما پدر پیر
پرمشتاق پسر جوان است ع بیا و از دل ما کوه‌های غم بردار رقعه ۳۰ فرزند عالیجاه محمد انور سوداگر بتعصب
بنادر اصلا مناسبت ندارد و معنی چنان مینماید که دزد را پاسبان کردن با کمال فهم و ذکاوطبع رسا چنین
تجویز آینده بعمل نیاید رقعه ۳۱ فرزند عالیجاه قصبهٔ دوحد از مضافات صوبهٔ گجرات مولد این عاصی
پرمعاصی ست رعایت سکنهٔ آنجا واجب داند و پیر منجمی را که از مدت فوجدار آنجاست مستمال و
بحال دارند و حرف مرضیان غرض که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا در شان
آنهاست در حق او نشنوند فرد عنایت بر ضعیفان گوشهٔ چشمی گر دارد * بمهر کوچک خود لطف دیگر

هست شاباز ۵ رقعه ۳۲ فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه که در فتنه ضابطه
غنیم لئیم رفته میگویند که از قبیله معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن ایشان بوده هست بی شبهه آن
قدیم را مقربان جدید در نظر شما نتوانستند دید آن رفته گذشته را طلبند و پیش ما بفرستند کالای بد
بریش خاوند والا بنویسند که بعد اطلاع احوالش بعنوان طلبید رقعه ۳۳ عالیجاه هنوز استخوان
شجاعت خان و محمد بیگ نپوسیده و حقوق خدمت او محو نگردیده ورثه او همین و داماد و یک متبنی اند باید که
که صدق و بطلان آن العلم عند الله چرا از نان می اندازند و بنام هندو از تغییر مسلمان عرضی غیر مرضی
مینمایند رقعه ۳۴ فرزند عالیجاه منصور عمده ترین محال صوبه مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق
سربلند خان و سیف علیخان کم منصبان مثل نوازش خان رومی فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار عامل
کار آگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا بفرستند روزی بحضور اعلیحضرت مذکور شد که رونق خانه و
افزایش مال آبادی محالات جاگیر سعد الله خان را عبد النبی دیوان خان موصوف گرد خود نشسته مصروف
بجان و دل در امور سرکار والاست وقتی کنایة با خان مذکور فرمودند که ما شنیده ایم که شما سنگ
پارس دارید از نظر بگذرانید عرض کرد که غلامی را الصوت انسانی و وصف زر افشانی دارم آنحضرت
الحمد لله خوانده بزبان فیض ترجمان آوردند که باین وصف خود شما را هم موصوف میدانیم او را شما
ارزانی فرموده ایم آدم هوشیار امانت دار خدا ترس آباد دان کار کمیاب بلیت آنچه بجستیم کم دیدیم
بسیار است و نیست نیست جز آدم درین عالم که بسیار است و نیست خان مذکور آداب بجا آورد رقعه ۳۵
فرزند عالیجاه تغلب و تعمل عامل محال جاگیر آن عالیجاه از فرد سیاه سوانح نگار ظاهر میگردد غفلت از
روز جزا چرا سبق داده داد داد دست غفلت داد داد رقعه ۳۶ فرزند عالیجاه ما شما را فهمیده و خوش
تمیز دیده بودیم ... خوب ... محمد بیگ خان از تغییر کردن شیر انداز خان را
فوجداری ... دادن عجیب ... خصیت شعور ... آدم ...

اینجا بهتر از دیگران سپاهی منش قطب الدین خان بوده اند اگر شما سید کمال و سید مراد را که در آن صوبه فی الجمله
سود فهم و معتبر اند متعین میکردید بیضابطگی نشده بهر تقدیر فوجداری سرکار مذکور مع محالات معمول آن بجاگیر
ایشان مرحمت شده از نوکران فدویت نشان خود هرکرا لائق دانند بگمارند امان الله بیگ و بهادر بیگ
شیروانی اگر دوری از آن نور الابصار اختیار کنند ظاهرا متحمل این کار توانند شد دیانت داری و
واقف حالی جزو اعظم نظم معاملات ملکی و مالیست ضایع کاران مطلب جو نبوده خوش کرداران
راست گو مفقود حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت فتوحات متواتره و مهمات
مشکل شده میسر میشدند اما در عصر اعلی حضرت بنده های نامدار جان سپار و عاملان آبادان کار و دفتر دانان
هوشیار بسیار پیش می آمدند و با این همه بذات قدسی صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر
توجه باطن فیض مظاهر میفرمودند یاد داریم در هنگامیکه اعلی حضرت مرادبخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم
بهاشب مرخص فرمودند دیوان فوج مطلوب بود در حالت تجویز بیست کس از اهل کار و بیکار
بهم رسیدند حالا یک کس برای دیوانی بنگاله که بشایستگی و کاردانی آراسته باشد میخواهیم و یافته
نمیشود افسوس نایابی آدم کارآمد رقعه ۳۷ فرزند عالیجاه ایشان که نیت بخیر دارند با وصف این
از عمل ... فایت نمودن آن فرقه ضاله چرا تغافل میباشند در باره حاجی پوره و مین پوره و
دیگر تهانجات فوجداری که هر روز دار و گیر و چوری خطیر میشود و از بهیر گنج و قریب لشکر گولیان راه
میزنند ... مسافران غریب البته میبرند امان الله بیگ داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار آن
نواح کرده اند و تهانجات بخشان خائن و مردار خوار سپرده مظلومان بشکایت او پیش آنفرزند نمیتوانند
سر بقیه ... حیف صد حیف وقت چون سیف میگذرد و وطن ابنای دنیا و خوف ایزد جل
و علا از خاطر میرود فوجداری یکی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران بهلول
شیروانی باید داد که در عمل شجاعت خان نیکنام بوده اند با سکنه شهر ... دارند و آشنا

میکنیم که در دفتر تجزا برعایت و غفلت از احوال عمّال با خود خواهیم شد و واقعه نگار و هرکاره های
معتبر تعینات در محال بگذارند و در زمرهٔ اعمال حکام بخوانند در وقت تلافی پر دلند فقره چو پرسش
کنیم روز حشر خواهد شد تمسکات گناهان خلق پاره کنند رقعه ۳۸ فرزند عالیجاه قاضی عبدالله
برحمت حق پیوست مارا و خلق الله را ازین خدمت خشنود داشته بود از احوال پسرانش اطلاع
نداریم عبدالمجید خان پسر کلان او چندی قاضی رکاب ایشان بود جوهر فضیلت بغرضی و صلاح
اگر دارد بنویسند امری خطیرتر از قضا نیست که بنده های او جل شانه بقبول و تصدیق قاضی اسیر و قتیل
میشوند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق و بطلان بتوفیق حسنات چنانکه باید موفق بود
آدم خوب النادر کالمعدوم رقعه ۳۹ فرزند عالیجاه داروغه عرض مکرر شما را احتیاط شنیده ایم
اینجا سیاوش خان شاه میر با وصف منصب بیش و جاگیر سیر حاصل آغشتهٔ غرض ست و متصدی اینکار را
دیانت شرط اسدالدین پسر دلاور خان که پیش ایشان ست اگر این جوهر ضمیمهٔ شعور داشته باشد
بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی مامور گردد و این دل خسته از خود رفته بغرض پیوسته جویائی انسان
دارد آن حکیم عنقا دار از حکیمی پرسیدند که دارو مرض غرض چیست گفت بغرضی که جوهریست از
خلقت جبلّی مصقّله آب و تاب آن نظر غور و توجه باطن آقا که نوکر بهیچ امر محتاج و درمانده نماند و
جوهرش در همه حال روشن و مجلّی باشد و زنگ احتیاج پردهٔ صفایش نگردد رقعه ۴۰ فرزند عالیجاه اتفاقیّا
از چارکونده تا قادر آباد دشوارتر راه میزنند و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمال غالب که
بیچیزی نخواهد بود العاقل تکفیه الاشارة شما را خبر دور و نزدیک و میرسد از احوال بد روز جزا
چرا علم ندارید فکر مآل فی الحال باید کرد و نوکر خوب بنوازش امتیاز بخشیدن و بد را بکیفر عمل رسانید
چه الدنیا مزرعة الآخرة انتظار جواب داریم ظالمی از عالمی رحق نمود فاتحه خیر خواست جواب یافت
که درباره ستمگاران جز داد مظلومان مجالی عیر گذار ندارد رقعه ۴۱ فرزند عالیجاه جانا عزیزا چند فقره

از بیاض اعلی حضرت خوش آمد باقتضای شفقت قلبی بی اختیار با آن فرزند ارجمند نوشتیم که تنها تا ید ذ
نباشیم چند بینا غیر بهترین اعمال است رو نداد بمرد مهم بد رنجیدن بعدم حصول مقصد رنجانیده
مردم خوب مزاج نخواستن با کمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاد جستجو کردن قابلان استعداد
و بار نداد بیش خود مردم جهال دادن بار با ارباب استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال مکرم داشتن
اهل فضل مصروف نمودن مزاج بتعدل میل کردن باقوال غیر عقائد تجبر نمودن از احوال متوکلان
بی سگالند غنیمت دانستن وجود یگانگان که بیگانه از خلق باشند پیش داشتن جمیع مصالح امور دنیا
و عقبی بوند درین عصر هم مردم خوب بسیارند اما دل تفحص و توفیق پیش آوردن آنها کو ظاهر است
چندی بدتر ازین خواهد شد فرد من ز وضع زمانه در فکرم * که مباد ازین بتر گردد * شما که داعیه
جهانبانی دارید بجویید و بجوانید و بگیرید و نگاه دارید رقعه ۴۲ فرزند عالیجاه گلشن روان نام اسپ
پچلواری که آن عالیجاه برای سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش بابال و جمال همه صفات
فرسیت دارد را سپ نیله فرو چها چیدن که تواتر سوار میشوند ظاهر از سواری آنها محظوظ شدند دو اسپ
ترکی بنام خوش خرام و صبا رفتار پیشکش امانت خان که در اهتمام الهیار خان طیار شده اند برای آنفرزند
میفرستادیم اما آخته بیگی تمسک شک میبرد که ایشان خوب چرا شده بهر حال ما خواهیم فرستاد رقعه ۴۳
فرزند عالیجاه تفصیل مصائب سفر سیاق که نگاشته اند نوشته وکیل و اظهار حوائش شنیده باشند حالت
نادیدنی و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان و لشکریان گذشت الحمد لله که صعوبت این سیاق سراپا مشتاق
بسر آمد و بخیر و مراد معاودت شد اگرچه چنین ارادت از تحکم سیئات کائنات میگویند اما عمل والی
در انتفاع و اضرار خلق الله تاثیر کلی دارد و آن اشارت بر شامت این بیچاره ناکاره میبرد قلعه
ستاره باسم اعظم تاره موسوم شد شادیانه فتح بنوازند و حرف ایام طفولیت یاد دارند که باباجی
قلعه پرنالا باسم نول تاره موسوم شد تفصیل یورش ما را از کنیزان خود بشنوند رقعه ۴۴ فرزند عالیجاه

درویشان را دیده اند الغیب باز بروند و سلام این شرمندهٔ عقبی و طالب بینا را ابلاغ نمایند و خیر خواه عقبی اند و سلامت
ایمان از دل و جان مسألت کنند و بگویند که نزدیک به پنجاه و دو سال از حسن عمل عمر گرانمایه فعل بیحاصل گذشت قدری
که مانده نیز بحال بیرو و قدم حیات پیش در کریجات نفس سر فرو آنچه کردیم بر خود هیچ نابینا نکرده در میان
خانه گم کردیم صاحب خانه را رقعه ۲۵ فرزند عالیجاه ما جرای بی ادبی و ناهمواری میرزا محمد کوکلتاش از وقایع
رکاب آن عالیجاه مفصل بانکشاف گرائید مولوی معنوی مصداق حال است بیت لطف حق با تو
مواساها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند شتاب ساختن و از نظر انداختن او مستوجب است که حقوق
مادر پیر مینازد و قول سعدی شیرازی بیت منت منه که خدمت سلطان همی کنیم منت شناس ازو که
بخدمت بداشتت و بهر تقدیر نیک مثال ایشان از آنچه بهر خیر و خلعت خلق کرده اگر این جرم بگذشته مانجشند خوب
هست ع که مستحق کرامت گناهگارانند رقعه ۲۶ فرزند عالیجاه اعلی حضرت از سعدالله خان پرسیدند
که اسباب خشنودی خالق و خیریت عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار
در ذات اقدس آفریده شخصی از راه کنایه بجای مجمع صوف گفت که مردم متدین و وفادار و در هر حصه روزگار
کمتر آمده شاید بنظر شما در آمده باشند جواب داد که نه از آدم خوب هیچگاه دنیا خالی نیست صاحب خرد
میباید که دریابد و با آنها پیوسته و بکار خود بسیار دود گوش بر حرف اهل غرض هرگز نگذارد اعلی
حضرت تقریر نمودند که مردم متدین آبرو طلب و متعهدی خوب غنیمت است هر که اقبال برتبهٔ اعلی
گرداند باید که تفحص آنها نماید و جوهر قابل را بیگانه سازد و اگرچه بیگانه باشد و جاهل اگرچه خویش باشد
شود هر چند او خود را بیگانه داند متعهدی آشنا پرست قرابت دوستا قتاً نیست رقعه ۲۷ فرزند عالیجاه
روزی اعلی حضرت در خلوت بدارا شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای بادشاهی کج خلق و بدگمان
نباشد و همه را مشمول عواطف و الطاف دارد و عرض غرض آمیز سخن سازان در حق
این جماعت نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه دل میشود حرف ناگفتنی میگویم

تمام شد ۱۲ یعنی بر شما از راه شفقت ۱۲ از نفاق ست ۱۲

نفاق با مردم کار ضایع کار ست. رقعه ۴۳ - فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت شاهجهان ...
آوردند سعد الله خان و علیمردان خان موجب ملال خاطر اشرف استفسار نمودند آنحضرت فرمودند که هیچ
کس از ناظمان ملک و مال طعمهٔ اجل شده اند و مردم دیگر با فر و شکوه بالفعل بنظر نمی آیند که زود متحمل چنان
امور خطیر توانند شد باندیشهٔ اینکه مبادا انتظام ابتر شود خاطر متردد است قلیج خان عرض کرد که در
مهمات خلافت ازل بنیاد منحصر بهمت سنیه ست بالفعل هیچکس از نوکران خانهٔ غلام چنان تربیت
شده اند که بمنصب والای بادشاهی و خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملات سزاوار خواهد گردید
استماع این حرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد که آخر روز بملازمت بیاید تا به صورت
سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارهای خاطر خواه متمشی گردد چنانچه بروقت بحضور پرنور آمد
بتحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کاردانی داده هر یک بعنایات قدردانی
خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات و تابینان ممتاز اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز مشمول
نوازش خاص فرموده یکهزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده فرمودند که ای وقت تو خوش که دل ما
خوش کردی خان مذکور در جنب شکرانهٔ پذیرائی عرض خود و تفضلات خداوند نعمت بهزار زبان آداب
بجا آورد رقعه ۴۴ فرزند عالیجاه کامیاب خان پیشکار بخشی شما نوشته است بیت هر که تیغ
ستم کشد بیرون فلکش هم بدان بریزد خون اگرچه برای سبق آنچه کرد دید کرد و دید اما اگر استعجال
ناروا باز نمیداشتید خوب بود معهذا قصاص اگرچه از آئین عدالت است لیکن دل آزاری موجب
ناخشنودی حضرت باری ست ازینجاست که گفته اند ع در عفو لذتی ست که در انتقام نیست
رقعه ۴۵ فرزند عالیجاه سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلمه شما حالت اسپان سواری
دیده اید جهانگیر پادشاه چنین آخته بیگی سیاست شدید نموده خطاب صف شکن خان باین بی جوهر
تنبل بیجا شد ع هر کس نشد ناظم زنگی کافور قول اعلی حضرت است که آدم بی شعور ضایع کاره

نباشد چه باید کرد که از محن و مشاق سفر و نیشاق وقت ضرور تجویز موقع نمیتوان نمود للشان
کسی که ادعیه های رکاب خود تجویز کرده عرض نمایند فرد با همین مردمان بباید ساخت هم چه توان کرد
مردمان ایندر رقعه ۵ فرزند عالیجاه واقعه نگار پرگنه بونی بهرادر خود می‌نویسد که پانزده شانزده
هزار روپیه هر سال از راهداری می‌آید امین و فوجدار زیاده از هزار دو هزار داخل جمع نمی‌نمایند
این راهداری بست را منزی ستال عوام محض حرام است اگر از صبح و چهل یک بیگر نقند مضایقه ندارند
چون برین تقدیر خیانت امین ظاهر میشود اول تحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان جهاد میشود
بعد اثبات فهمیده خواهد شد انچه از زراعت پیدا میشود نصف بجاگیردار گوارا است سوای آن مال
خالصه شریفه است رقعه اعلی حضرت شخصی هنگام عبور سواری خاص بآهنگ بلند برخواند که این عصر میمنت
از جمله معجم حسنات است خدیو عادل وزیر اعظم خزر بسی و بیران پشت شدن خلق الله مرفه الحال شکرانه
این عطیات از جناب ایزدی بر ذات اقدس از جمله مفروضات است آنحضرت بعد استماع این حروف در
سواری راندن اندکی مکث نموده بنده های خاص را از دور طلبیده دست بفاتحه برداشتند و اورا
بعنایت خلعت نواختند سعد الله خان را آنوقت بسمع والا رسانید که مصلح بقدر خواهش مخواهش
بقدر جوهر پاک بهم رسید رقعه ۶ فرزند عالیجاه سعید خان بهادر ظفر جنگ شخصی را از نظر اعلی حضرت
گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر آنها کرد سعد الله خان از حق نگذشته گفت خوشا حال
سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکند در عرض خوش کردارش رسید هر زبان مبارک آنحضرت
رفت که نوکر کنانیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما و رونق کارهای ماست صاحبان رساله
این منت بر ما گذارند که دبیر خوش تحریر و تقریر عمل آبادان کار و سپاهی قبیله دار را بسیار میخواهیم هرجا
باشد بهم رسانند و از نظر اشرف بگذرانند امیر الوزرا عرض نمود که آدم هر صنف در عصر اقدس
مشق هر حسن عمل که میکنند آخر کار منصب یرغو و عطای خلعت فاخره امتیاز می‌یابد حکم شد که

۱۸ تا اینجا همه جمله های معترضه اند ۱۲

دیوان اعلی امتحان جوهر کرده خدمت لایق تجویز نماید سعیدخان بهادر در کفایت نامه حسن تحقیق
خدیو قدردان ده هزار روپیه نقد و اضافه دیگر با تقسیم نمود رقعه ۳۳ فرزند عالیجاه روزی
بهار اهل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده لک روپیه بابت طلب
تنخواه و تنها یا جاگیر این سرکار روا طلبست که تنخواه آن فرمان شود آنحضرت فرد حواله سعدالله خان فرمودند
که از روی سررشته دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رسانند خان مذکور فی الفور التماس نمود که این چنین
زر بار از خزانه تنخواه نمیشود و ثانی الحال مطالبه تصرف حساب نقدی محسوب میگردد دارا شکوه
بعد برخاستن دربار با دیوان اعلی کلمات تند گفت چون از روی فرد مرسله مشرف غسلخانه بمسامع
علیا رسیده بود که شقه برادر نامهربان نوشته و این فرد هم بقلم آورده فرزندا با صاف دلان
مجادله با خویش دشمنی ست هر کس کشد بر آینه خنجر بخود کشد دریافت صدق و بطلان خاصه
ابنای ملوک ست بهار اهل کفایت خانه شما و سعدالله خان صیانت مال بادشاهی ست هرگاه این فرد
از دفتر شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از سعدالله خان ممکن الحصول است یا نه ملول ساختن
بندهای بادشاهی خصوص سعدالله خان بسیار بدست و بدست آوردن دل این مردم خوب مصاحب کاردان
صاحب شعور واسطه افزایش مال و خوش نامی صاحب معامله اند آخر روز چند تهان محمودی زر دوزی
یکرنگ و سه هزار دینار نقد بسعدالله خان انعام فرمودند رقعه ۳۴ فرزند عالیجاه این نقل را
شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که بگوش آن فرزند هم برسد روزی اعلی حضرت
و سعدالله خان را در خلوت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان گوهرفشان فرمودند که رونق
ملک و مال منحصر در فهم و انصاف ست نعوذ بالله اگر بادشاهی بی جوهر بر تبه خلافت فائز آید و
وزرا و امرای بی حس تدبیر را به روی کار آورد اختلال کلی در نظم و نسق بلاد رود و به پریشانی رعایا
و بیامانی برایا وثیقه رکم حاصلی و ویرانی شود شما حسبة لله با فقرا و صلحا صحبت داشته

بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخواسته باشید که رونق سلطنت کاهد هیچکدام هنوز بر زبان نیارد
و بعد ما هر که از پسران ما فرمانروا شود بتوفیقات خیر موفق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه میباید
که همین پور خلافت اگرچه اسباب شان و شوکت و سامان تجمل و صولت همه دارد لیکن عدو بی بنکوان و دوست
بدان مواقع شده ع با بدان نیک و بد به نیکالست و شجاع غیر از سیر چشمی وصفی ندارد و مراد بخش
مجبول کل همت با کل و شرب ساخته و اکثر انحصرت گرفتاری یعنی این عاجز فانی ذی عزم و مآل اندیش
بنظر می آید اغلب که متحمل امر خطیر ریاست تواند شد سعد الله خان این مصراع مولوی بر خوانده ع مرد
آخر بین مبارک بنده ایست آنحضرت فرمودند ع تا دوست کرا خواهد میلش بکه باشد قصه
فرزند بلند بر من میگویند میر خان و ابو سعید مرزا قلیچ خان روز چکی سپاهیان را اول تواضع قهوه
میکردند و وقت حاضری حاضر هنگام طعام طعام و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند و مردم
خانه آن جماعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و طفلان اینها تنها خورند این فرقه
کلمه هیچ با طعن نگویند و حسرت نخورند شخصی از زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد فرمود که
هنوز موقع سپاس است و وضع حمد بقیاس است که اند بیازار نه خوف نان و نه غم مال و جان است نه اندیشه
دین و ایمان بر زبان مستقبل ثبات ابنای دنیا مبدل خواهد گشت و جور از تنوعه ظهور خواهد یافت
عدل و احسان قطعاً خواهد رفت سلطان و محافظان بلاد بر بلاد یغما تگری خواهند کرد آنید خلیفه عصر
چشم از داد خواهان خواهد پوشید امیران امصلحت هم بگرمیها و نت تنگران خواهند کوشید حق زاکل
و باطل خواهد گردید نسوان بدلیری پیش خواهند آمد دختران بوزارت اختصاص خواهند یافت
مردم دون القدر لذیس بیلی و بیقدری عهد را بصلاح کار نخواهند پرداخت و مستحقان امور با وجود
گوشه نشینی امین نخواهند بود و ولی شوران و ناکرده کاران کارفرمائی خواهند نمود پسران پدران را
خواهند رنجانید و پدران با شفقتی خواهند گزید زنان صالحه از فسق و بمهر شوی هر ان طالب خواهند نام

بابا ان شرف نخواهد یافت مگر بحکام غلات را بغرض شوم طبعی گران تر خواهند فروشانید تمام کاشت از
تظلم ستم فریادیان فریاد بزیان خواهد گردید و خویش و مساکن خوانین و خواتین علانیه ساکن خواهند بود و مردان
بپوشیدن لباس زنان غیرت نخواهند نمود رقعه ۵۶ فرزند عالیجاه فاضل خان میر سامان شما
در گذشت دل بدرد آمد پیر راز دار سربراه کار خویش اعمال بود و عمده تحاویل را حساب بیاداشت و
خانه این پیر سامان از میر سامانی خود روشن میساخت زخویش سیر تی وزیر خان حاجی محمد هم شبیه
نباید کرد سید محمد خان و میر نیاز هم اگرچه بد نیستند اما متصدی سخت گیر چون متصدیان شما
اکثر ملازم پادشاه میشوند حالا قابل خان آن هم از شما بگیریم شما برای این کار محمد محسن را نگاه دارید اینجا
قحط الرجال است تا آمدن او عنایت الله خان سرانجام خواهد داد لو شیخ تنبل بسیار دارد حق حافظ
هر کم بیشتر است پسرش هم از تنبلی بیگانه نیست اما طرف خویشاوندان سخت مگیر دیگر رسید بغیر
و تصریح نصایح میکنیم که رگهنانه سعد الله خان خدمات لی ببر دران خود نمیداد و میگفت که خانه برانداز
متصدیان همین بلا اند خدای تعالی رفیق بود را هدایت کند یا گردن شکنند رقعه ۵۷ فرزند عالیجاه
انبه دالقضه پسند بدالقضه بیر پیر خوشگوار آید نعمت و دولت پسر جوان زیاده باد ع هرچه از دوست
میرسد نیکوست رقعه ۵۸ فرزند عالیجاه جان پدر حاصل زندگانی پدر صوبه گجرات مثل بنگاله و دکن
و کابل نیست که بنا بر بعد مسافت سرحد مملکت تجویز ناظمان خواه نخواه منظور شود بر دیه مامن عمل
نمائید تا آن وقت که آن هم قریب است بوعده وعید کار ترشی باید کرد و فوجدار پرگنه دوحد که پیر هم من است
بنا بر عوارض پیری بملازمت شما نکرده بحال باشد بطور او واگذارند رقعه ۵۹ فرزند عالیجاه فقیری
حدیثی نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مهتر جبرئیل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهتر
اعمال است گفت خدمت ملوک که نفع و سرور باهل حاجت رساند من میخواهم که در خدمت ملوک با شما قضای
حاجت مسلمانان بکرده باشم فرموده ایم که نقصان نیست رقعه ۶۰ فرزند عالیجاه بدانید که امرای ایرانی از عهد

برگشته دادن آن نقصان بیت المال است اگرچه این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین
بعمل نباید آمد رقعه ۶۱ فرزند عالیجاه اسپ ترکی که این مرتبه فرستاده اند صورت و سیرت خوب دارد اسپ را
او این هم خوب برآمد سبک سیر نام گذاشتیم که اسم با مسمی باشد رقعه ۶۲ فرزند عالیجاه موسوی خان را
بتجویز آنفرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده یک کار هم خوب برآید غنیمت است صورتش نیست
سیرتش ببینید مصرع که خبث نفس نگردد بسالها معلوم چه کلیه این است هر کرا اختی باید فرمود مخفی
متفحص احوالش باید بود که ابنای زمان از ابتدا بتقدیم حسن خدمت فریفته مینمایند و باز اغراض نفسانی را
کار می‌فرمایند اینجا بعد افتخار خان و محمد علیخان خانسامانی را بفاضل خان و فضائل خان خوب کردند که
آثار خیر از ناصیه آنها دیده میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما مریضان غرض را
مقلب القلوب و بس اگر کند رقعه ۶۳ فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی منجوا فیهم دیانت خان عبد القادر را دیوان
سرکار فرزند زاده بهادر کردیم اما اسم با مسمی برآید توقع دیانت از غیر متوقع رقعه ۶۴ فرزند عالیجاه
شما سلیقه درستی در طیاری فرمایشات دارید گجرات زیب و زینت هندوستان است اهل کسب و هنر و اهل
حرفه همه جنس آنجا میباشند بالفعل از کارخانه بادشاهی تعلقه آنجا آنچه می آید پشت گران و رزین باده
خبر بسی البته از هم بستار رقعه ۶۵ فرزند عالیجاه از وقائع بعد مفصل معروض بارگاه والا گردید که
امان الله بیگ داروغه توپخانه آنفرزند از جمعه سنبها شیطان هشتاد شتر باری بیجاپور شکست فرستاده حیدر
باتحمله و قافله بسلامت آورد فی الواقع تلاش و جانفشانی و وفاداریش مستوجب تحسین و آفرین است عنایتی که
مناسب باشد نمایند بجملو هم مطمع نظر دارند رقعه ۶۶ فرزند عالیجاه میر جلال الدین که از آنفرزند جدا شده
طاهر و شیرزاده همت خان مرحوم است که بخشی بود و سید زاده کریم النسب صحیح النسب است پیدا آورده اند رقعه ۶۷
فرزند عالیجاه پسران شیر خان چرا جدا شده اند متعاقب آنها لابهی بهی نخواهد بود و فدا را باید که
حرف برانند چشمی از صیدان قسم کار داشتن محض تعیین آفتاب مشرق بدیوار روا نمایند را

چشم غبار آلود به جلال گرد حضور اقدس بیاید و منصب بادشاهی اختیار نماید مضایقه ندارم رقعه ۶۸
فرزند عالیجاه بهیت همنشین نواز توبه باید نمائد از قتل و این بغیر از ید باشد در یار مسموع میشود که در محالات
متعلق شاه عالم ظلم صریح بعمل می آید مظلوم بیچاره که بوالی میرسد او رفع ظلم ظلما از سر او نکند مظلومیه دیوان قصبه عام
والی عامل می نویسند و بخشی و غیره را بقدر اختیار دادن و اختیار افزودن که دیگر برادر کار او مجال عرض
نباشد چه معنی دارد اگرچه استقلال آدم کار به قدر باید افزود بجاست فاما فاعل مختار ساختن و بجزویات
ساختهٔ او نیز وا رسیدن محض بیچاره بیا عی باید همنشین می باش بیگانهٔ او؛ در دام افتی اگر خورش دانهٔ او؛
تیر از شست راستی کمان را کج دیده بنگر که چگونه بشست از خانهٔ او؛ فرد بترس از آه مظلومان که هنگام دعا
کردن؛ اجابت از در حق بهر استقبال می آید رقعه ۶۹ فرزند عالیجاه افتخار خان را ایام بعد
خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی و جز رسی حرف خوبی عرض نمود که بی دیانتی مخصوص اخذ و
جر مال نیست راستی اخلاف خلاف ارا ست نمودن همین خیانت ست خیلی خوش گردیدیم و تجمیع
متقربان و اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم که احوال هر کس را بی کم و کاست عرض میکرده باشند و پاس
مراتب خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند رقعه ۷۰ فرزند عالیجاه جسونت کمتری را هرگاه علیحضرت
بخطاب راجگی امتیاز بخشیده قدر دانی فرمودند ارشاد نمودند که میان ما و جاگیر طلبان این باتی
یادداشت تو سر فرازان و اضافه هرگاه رجوع شود چهار پنج منصبدار خسته روز که ما در صحن غسلخانه نشسته
صورت حال عمارات می نمودیم از نظر بگذرانند تا حسب نسبت یک نظر ثالث دریافته برای جاگیر حکم فرمائیم
همچنین بجا روغن و داغ و تصحیحه حکم بود و هر قدر دستکات داغ با مواهب بخشیان بیاید بعرض قدسی رسانیده
اسپان بداغ رسانند و محله و در دیوان بماید بسبب تعب بسیاق پیشتاق توجه ما از کار باز خواست
نمانده در نسق جزو لیاقت استقلال کلی باید یافت آنحضرت مکرر میفرمودند که دیوانیان سرکوب اعیان و فوجداران
و داروغه عرض مکرر کرور و بخشیان منصبداران اینها را در تدمین و تنسیق شعور باید که تا بسر

از همه باشند رقعه ۱۸ فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی و بی اعتدالیهای هدایت کیش سنجانی که
بر مزار فائض الانوار شاه بنده نواز گیسو دراز خم خورده رفت و حوصله خود را عرضداشت مفصل از فرزند
سوانح نگار معروض بارگاه والا گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن نابکار این چنین اعمال منکر در آن مقام
رفته بود کسان خود را تعیین نموده میفرمودند که قشقال کرده بیارند و جولان کرده همراه گرزبرداران حضور
میفرستادند ظاهرا رعایت افقه نگاری برین بنیاد در داز انجا گرزبردار شد تعیین گردیدم آن بعض البته
بیارند تا کسان که بروی کار آیند چنین کنند ما را در چنین مقدمات سروکار هیچ یکی از فرزندان نیست
تا بعنایت الله خان و دیگران چه رسد فرمان ۲۰ بخط انور در حالت نزع صادر شد سلام علیکم
و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت یگانه آمدم و بیگانه میروم خبر از
خود ندارم که کیستم و چه کاره ام نفسی که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند ملکداری و رعیت پروری
هیچ از من نیامد عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه دارم روشنائی آن در چشم تاریک خود نمی بینم
حیات پایدار نیست و از نفس رفته نشانی پدیدار نی و از استقبال توقع مقصود چه مفارقت کرد
چشم و پوست تنها گذاشت فرزند کام بخش اگرچه به بیجاپور رفت اما نزدیک است و آن عالیجاه
از آن هم نزدیکتر عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزندزاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک هندوستان
رسیده لشکریان همه بیدست و پا و سراسیمه همچو من مضطرب از خداوند خود تنهائی گزیده در حالت اضطرار
است و چون سیماب بیقراری نفهمند که صاحب نعمتی داریم هیچ با خود نیاوردم و ثمره گناهان
همراه می برم نمیدانم که در چه عقوبت گرفتار خواهم شد هر چند نظر بر الطاف و رحمت امید قوی است
اما نظر بر اعمال و افعال نفسک نمیگذارد چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند ع هرچه بادا باد کشتی
در آب انداختیم صیانت بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن بنظر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرور است
که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزندزاده بهادر را دعای آخرین بگویند وقت رخصت ندیدم

اختیار هیچ باقی نماند بیگم بظاهر اگرچه ملول است لیکن با الله تعالی عنایت کوته اندیشی جز ناکامی ثمره
ندارد والوداع الوداع الوداع فرمان ۲۳ بنام بادشاهزاده سوم سلطان محمد کامبخش که در
وقت آخرین حیات در فرموده اند فرزند جگربند من در عالم اختیار هرچند رضای الهی نصیحت کردم و زیاده
از امکان و قضا یا نمودیم چون خواست الهی نبود بگوش رضا کسی نشنید حالا که از همه بیگانه میرم بر عصیان
شما تأثر ندارم اما چه فائده عذاب و گناه هرچه کردم ثمره آن با خود میبرم عجب قدرتست که آمدم تنها
و میروم با این قافله تپ اگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تاب نیاورده گذاشت هرجا
نظر میکنم جز خدا بنظر نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر به مآل آخرت موجب ملالت خاطر شد از
خود خبر نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد هرچند هست بندگان الکسعیب العالمین
خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم لازم است خود احتیاط نمایند با حسب ظاهر فرزند عالیجاه هم نزدیکست
آنچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال بگردن
این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را بخدا می سپارم خود رخصت میخواهم حالت مضطرب است بهادرشاه
بجاییکه بوده است فرزندزاده عظیم الشان از بنگاله بهندوستان آمده و فرزندزاده بهادر در نواحی گجرات
حیاة النسا چه از روزگار ندیده ملول است حال بیگم نیز اندوهگین بود اودیپوری والده شما در بیماری با من بوده
اراده رفاقت دارد خانه زادان و فدویان حضور هرچند بیگم گندم نمائی جو فروشند باید رفق و مدارا
و بی پروائی کار گرفت و پا باندازه درازا کشید والسلام رقعه ۲۴ بنام شاهزاده محمد معزالدین
بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده بهادر فتح ملک غازی گشت شکست و صوبه
مجرای نمایان و تحسین فراوان شد فوجداری لکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بر جلدوی حسن
خدمت اضافه مرحمت شد متعاقب فرمان خلعت و شمشیر و اسپ و فیل و جواهر خواهد رسید
باید که بیش از پیش بر ملک گیری و قلع و قمع مفسدان آن صوبه از بیخ و بن که جوهر ابنای ملوک است

توجه بر نگارند و منتظر حکم در تنبیه سرکشان و متوقع اضافه مثل نوکران نشوند که اکثر از شما حسرت و
ما خود آفتاب لب بام **رقعه ۵** فرزندزاده بهادر فرزندان عم زاده‌اند، جدان برای اضافه
محله‌داران و واقعه نگاران می‌نویسند آن فرزندزاده چرا تجویز بیجا می‌نمایند بلکه اگر دانند خدمت
واقعه نگاری به بیگی مقرر نمایند که حالا واقعه نگار و واقع نگار نمایند بیت چون غرض آمد هنر
پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد **رقعه ۶** بنام شاهزاده محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان
محمد اعظم شاه بهادر فرزندزاده بهادر من از خارج بعرض رسید که هنگام بودن آن فرزندزاده در
فتحپور خیره سران بموضع دوهره که جهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم درین باب
بآن بیدار بخت نوشته ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشتند نمیفهمم چرا آنجناب بانگاشتند سوال و
جوابی که میان هم واقع شد بچه معنی مخفی داشتند **رقعه ۷** فرزندزاده بهادر چون شما نثار قلعه بیتی شاه گره را
که بشیر گرفته اید گذرانیده اید این مکرر حیرت از فرزند عالیجاه بنابر اینکه در سیاق پست گرفته نشد
اما فراموشی از عالیجاه وجهی ندارد **رقعه ۸** فرزندزاده بهادر برای دفع امراض ظاهری و دفع
سحر دعای اجابت مقرون ترتیب نمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظ اند که دم کردن سوره اخلاص و
سوره فاتحه بر آب و آشامیدن آن خیلی سریع الاثر است اگرچه وزن کردن تمام بدن خود با طلا و نقره و
مس و غلات و روغن و غیره اجناس معمول ولایت و از اهل اسلام آنجا نیست اما چون فیض این عمل بجمعی کثیر
از محتاجان و مساکین میرسد اعلی حضرت هم در سالی دو مرتبه عنصر مبارک را وزن کرده هم‌وزن ذات
اقدس بمستحقان خیرات میکردند اگر آن قرة الابصار هم در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار
باجناس جداگانه که در صدد تشدید یافت عنصر خود را وزن کرده ایثار میکرده باشند برای دفع بلیات
روحانی و جسمانی خوب و مناسب است ضعف و فقر و عجز جا داشته در دربار هم روا داشته شد انشاءالله تعالی
الشافی الشافی **رقعه ۹** فرزندزاده عزیز سودای غائبانه جلیلیت منصب بادشاهی بدون

خدمتی که بوده و بعد از رایات عالیات بخشیده شود فرزند عالیجاه هم این قسم تنبیه کنند و بفرستند یاد کرد
عجیب دکنند این صنعت فیروز جنگ و نصرت جنگ است آن نور الابصار را باینکار چه کار رباعی در آن بقا
چو باد صحرا بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد بر گردن او بماند و
بر ما بگذشت آینده چنین عمل نباید رقعه ۸۰ فرزندزاده بهادر من فی زمن ما قحط الرجال و النساء
کارها باستقصای قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان بد را زیاده برین نمیتوان نوشت که غیبت و
معصیت کشمع دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان رقعه ۸۱ فرزندزاده بهادر من میان خان عالم مریض
الظاهر و الباطن و نصرت جنگ مخالف است رای لیاقت را واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد و دلجوئی
دل نصرت جنگ کوشیده نیابت آلوه بدیوان خود مقرر نمایند و برای بیسامانی فداخان فرستاده شد
رقعه ۸۲ فرزندزاده عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعه ترکنده و نول کنده را
از اشقیای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نور الابصار روز بروز و احسن و آفرین بسیار است
شمشیرخان تنها هم مدبر و جنگی است کار خوب از آدم خوب می آید ترکنده را شمشیرگده موسوم کرده ملکی را
گرفتن و نگاهداشتن و دعوی کردن حصه حرص بیت المال عالمگیری است بیت کاسه چشم حریصان پر نشد
تا صدف قانع نشد پر در نشد رقعه ۸۳ فرزندزاده بهادر دلجوئی لشکریان حزم و عظم فیروزیست
آن سعادت نهاد عالی نژاد در وفق ارشاد بسر رشته بهمه کار در تمشیت این مهم مصروف دارند که
در قلمرو هندستان این پایه چنان عطیه کریمه حضرت صاحبقران عرش آشیانست هر چه پیام متفضلات
مفصل همایون این ایجاد و ایزاد توان نمود شاهنامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در
سلک ارقام خواهند کشید و بر صفحه اوراق روزگار ابد الآباد یادگار خواهد ماند فرد اگر بسیر چمن
می روی قدم بپردار که همچو رنگ حنا میرود بهار از دست رقعه ۸۴ فرزندزاده بهادر
محاسبه همراهان خود که قشان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه منصب و تنخواه او بنظر آمد از توپ و رسد

و بان و رام جنگی و جزایر و گجنال و شترنال و گجنال و سواران با یراق و اسپان و فیلان با گجبندهای
یراق و غیره دیگر بواز مه طمطراق آنقدر که باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری از آن بسرکار والد ماجد
شما که بضاعف و مهیا باید چرا ز باعث ضایع کنید بی مصرف صرف مینمایید آنچه در کار بود و سامان
ضرور است و دیگر همه حشو و زاید نیست **رقعه ۸۵** فرزند زاده بهادر عرضداشت بعینه از نظر گذشت
از دو حال خالی نیست یا را بمالوه و اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا بخلاف آن هر دو شق آنچه
صواب باشد بنگارند **رقعه ۸۶** فرزند زاده بهادر آن نور الابصار در اکثر عرضداشت مینویسند که
با قبال ابد اتصال این پدر نهاد شواراست تا باید چه رسد همگی بیامن افضال بیهمال ایزد متعال
نوشته باشند که خلق الانسان ضعیفا واقع شده بیت از خدا دان خلاف دشمن و دوست * که دل
هر دو در تصرف اوست **رقعه ۸۷** بنام محمد عظیم الدین پسر محمد معظم شاه عالم بهادر فرزند زاده حافظ
قرآن عظیم و قدیم بعضی کارهای ملکی زنجیر پای شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش باید که نظر کار با
سرکار والا و شوق را کرده بمجرد رسیدن فرمان مرشد قلیخان را به نیابت در آنجا گذاشته خود با فیلخانه و
خزانه پادشاهی روانه حضور پر نور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب بطاعت است
رقعه ۸۸ فرزند زاده عظیم مثل تو مسن غافل از خدای کریم ظالم بر خلق که ودیعت خالق است خوب
خاصه ابنای ملوک را ارتکاب آن نباید مسایل حقیه الموت حق و البعث حق و الصراط
حق و الجزاء حق بالسر و الخفی همواره منظور نظر باید داشت هر ساعت خود را از قتیلها باید شمرد
تا نونهال مراد از شاخ کمال انتظار خیر و گلهای متمنیات از صرصر آه مظلومان نریزد این سعی و داعی خاص از
کجا آموخته نه جد شما و نه پدر شما بهتر آنست که باغ ازین گونه بپردازید با خود شما را بهتر از دیگران
میدانستیم مصرع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم **رقعه ۸۹** فرزند زاده عظیم القدر
الشان که در باب تنخواه پرگنه شکرپور بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد که این تقسیم

خیر خواهی از چه رو بخاطر گذشته اگر شاه عالم بنجابت ساعی این مطلب است فرزند زاده کرده اند مضایقه ندارد
والا از سر خویش خیالهای خام در گذرند که از اخلاص و دوستی ما افزاید بل که شوکت پندار و غرور
راشاید

رقعه ۹۰

فرزند زاده عظیم اگرچه ابدالت تا زمانی که محال سری به ندانند و ما ازین
سعی این محال مفهوم میشود که کدام صفتی معرفت خود فهمی داده ایم صلاح اندیشان خانمان برانداز را
دشمن جانی و مالی بدخواه حالی و آلی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که به صوبه زر خیز زر
ریز و همه چیز ارزان و فراوان عطا کرده عیبت پدری را سرمایه دولت دنیوی و اخروی شمارند

رقعه ۹۱

بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد یار وفادار خجسته اطوار باد حفظ ایزد متعال بوده
مشتاق دیدار بوده در تحریر که شنبه بستم ربیع الاول احوال آنکه شجاع هزیمت روزی با لشکر ظفر اثر که در رکاب
نصرت نصاب این نیاز مند بود به حضرت عزاسمه بود مقابله نموده سزای کردار ناهنجار در کنار
تمام ادبار خویش دیده بیت از دست و زبان که بر آید * کز عهده شکرش بدر آید * تفصیل
این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد جسونت سنگه نامرد پیش از جنگ دشب که نزد فقیر آمده
منزل کرده بود گریخته بطرف اکبرآباد رفت ظاهرا بوطن خود رود خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران
المبین باید که آن عضد الخلافت بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم سرور و شادمانی بتقدیم
رسانیده بادای شکر نعم حقیقی قیام نماید و انضباط آن صوبه متعلقه او قرار واقع پرداخته با فعل فرزند
بجان پیوند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعین فرموده ایم و عنقریب باکبرآباد می آییم

رقعه ۹۲

بنام عمدة الملک مدار المهام اسد خان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشیگری دوم
بصدر الدین خان صفوی مقرر شد حالا او را باید طلبید و برین عطیه آگهی بخشید و تا آمدن او آن مرا ابدا
از تفتیش هم خبر باید گرفت که محرران از شوم طبعی مجال تلبیس نیابند و اهل مطلب نیز از اسناد و کار
تصدیع نکشند رباعی هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد * آئینه خویش را جلا خواهد داد * هر جا که

شکسته بود و نقش نگیرد بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد آن فدوی بجا گفتن بیجا در نجاسید
که سوداگران لبیان عزیز استغاثه مینمایند و نص صحیح است الظلم ظلمات یوم القیامة از چه و سنطوره مدافعت
دیا دموت که قریب‌تر از شهرگ اوست چرا که انتشار سخط الهی و غضب پادشاهی تیرسید آنها را رضامند
کند بیت حلم حق با تو مواساها کند ‹ چونکه از حد بگذرد رسوا کند ‹ در خانه خود دیوان کرده می‌نشیند
ع چند گوئی خانه و این خوان من ‹ آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطلبد که نگین مهر پادم حرمت
میشود لیکن تمام خطاب و نامی کند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کنده و منقر کرده عنایت کنیم فرد دانی که
بر نگین سلیمان چه نقش بود ‹ خطی بر نوشته که این نیز بگذرد ‹ فقیر یکبار مهر روح الله خان آورده
بود دیدم بطور اجلاف نه بشیوه اسلاف چنین کس پند میان عبد اللطیف قدس سره الشریف بیاد آید
که روزی باین عاصی فرمودند شما فقرا را دیده باشید گفتیم ما دنیاداران غرق عصیان اگر لحظه هم بدید
فقرای صاحب کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نی برای آنست که درین زمان
حال بر روش بزرگان باقی نمانده اند چون ایشان را ببینید بد باطن شوید و این خوب نیست نعوذ بالله
منه آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده است استغفار بوجه الله تعالی العظیم و اتقیا لا لرتبه
الکریم هرجا باشد اختیار دارد بعد ازین بار او خود را از ملاقات نیازارد وظیفه الحجه مقرر شده
خواهد رسید **رقعه ۹۳** آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استعفای این کار کرده بود از
مطالعه روایات محکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود خوب سنجید حیله سازی کار پردازی نفس
اماره بود و الا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد فرد نفس اژدرهاست این کی مرده است ‹ از غم بی آلتی
افسرده است ‹ الحمد لله که از زو و از مکر او راضی نیستیم سیما نقصان راضی بدان نفس است آن فدوی
با اخلاص از فقرای کرامت اختصاص دعای خیریت و عافیت و رهائی از بند نفس بکناند خود هم
سید صالح و کریم النفس است اگر بخضوع قلب بکند گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا و امتنی

مسکیناً واحشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین آمین قعه ۹۴ حسب الالتماس آن فدوی که عتیق الله خان بحال شده بدو شرط بسیاست آول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کنند دوم آنکه بر احدی ظلم نشود و دهی ویران نگردد سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی و از امن پر سازد که مسافرین متردد و تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب قبول کند و بعمل آورد فی باشد سند بدهد و الا لا خلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود هر امیر ناحیه میکرد عهد نامه چند چیز ازو میگرفتند یکی آنکه حاجب در نگاه ندارد تا مردم بی تکلف احتیاج خود با او رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا و خلق خدا دارد سوم آنکه مرکوب نجیبا نکند چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید احیاناً اگر بنا بر کبر سن یا عارضه نتواند بشبوت مومنان از یکدرم تا سه درم بگیرد زیاده ازین جائز ندارد پنجم همت مصروف بعدل دارد و در فیصل قضایا رعایت قبیله داری و آشنائی منظور نکند و دیگر هم شروط بسیار در کتب سیر و تواریخ مرقوم است ما که پیرو ایشانیم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم ایدنا الصراط المستقیم و السلام علی اهل التکریم رقعه ۹۵ آن فدوی نعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار الیشان نیز یافته امروز برای خصت بیار دتا از داعیه صواب اکبر ابتر که بامید امداد ایرانی غول بیابانی در هرات قریب قندهار مقیم شده باشاره والی آنجا بطرفی بنیز رود انتظار قضیه ناملائم میکشید فرموده آید نعلم زرفت از دلم قول آن کاسه گر که میگفت با کاسه چینی از آنم که سنگ سپهر قضا تا شکند پیشتر با مرا اثر تدبیر غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ و محمد معز الدین بهادر را داشتن در ملتان با سامان سترگ تا انفصال مقدمه یعنی رفتن این فانی و راضی بودن تصلیح و تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفته میشود که بسیار نامداران صاحب داعیه که با فرزندان نابرقتال و واباست الجسرت گذاشته و عمر تلخی بسر برده جان بندامت داده اند یکی از انجمله دارا شکوه بود دگر نصایح

اعلی حضرت حی شنید چهار روز بعد رسیده وحق بطرف او هم بود اما غرض آدمی الحمد گذارد که دوم چند
با سایش برآرد اللهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه وآله فی الاول وفی الآخر والسلام

رقعه ۹۶
فرزند فرستاده امجد خان متضمن بر عقد الیهای نواسهای امیر الامرا پسر محمد مظفر بخش پیش آن فدوی
فرستاده شد محمد یار خان هم چو من از خدا غافل حسب الحکم در باب قید نمودن مفسدان دار الخلافه و
آینده تغافل نکردن در چنین امور ضروری نموده که فی الحقیقت فی نیست نگارد و فرمان هم بسیفم
اگر چه درکار نیست فرد حشمی داری عالی منظر است دیگر چه بعلم وکتابت باید از نوشته عزیز
ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه بطریق داک چوکی نشانده چه معنی دارد با آنکه اخبار
وقایع پیش او میرسد عجب که این مقدمه بعرض باز رسانیده شاید که در باغ یاری نهاده باشد اگر
درکار رسانی نیست چرا در مقدمات پادشاهی که نمونه معاملات درگاه الهیست می آید باو نمود
که این شاهنشاهی را که در راه چیده است بر دارد والا برداشته خواهد شد استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب
الیه بیت بس کنیم و زیرکان را این بس است ؛ بانگ کردیم اگر در ده کس است به انگشتری نگین
زمرد که شب ... قلیچ خان علیحده فرستاده شده است اکنون چنین بخاطر میرسد که خطاب آن چنین
قلیچ خان است برادر مشغله جواهر خانه بگوید که مهر کن طلبیده تمام خطاب او کنده بخان مذکور رساند

رقعه ۹۷
خطی که روح الله خان با آن فدوی فرستاده بود با طلوع مطالعه درآمده اما مورث
تشفی نشد نقشه بر طبق نوشته خود نفرستد واستدعای بحالی کمی عبدالله خان کرده بی آنکه
کاری از و بظهور آید پذیرایی چه حساب دارد لیکن چون خان مذکور بر سر کار است عرض او
مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از و کار دست بسته بگیرد تا این عنایت
گرانی نکند و کاری که برای راو دلیپ درخواست کرده اگر پیش از رسیدن او آن قلعچه را
میگرفت در جلدوی آن چنین عنایت جا داشت حالانکه خود رسیده دلیپ را چه رو ماند

بگر بنده طرز و تفصیل بعض شرح رقعه ۹۸ امیرخان مبلغ سالی ... بنده بسبب فرستاده چنانکه اکثر همراه خاص ...
برآمده بنویسید که نود و هفت سال می داشته باشد اگرچه بکار نیست فرد حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب
معاش آنچه ما در بکار داریم اکثری بکار نیست رقعه ۹۹ آنفدوی الغوا آنکه امیرخان درگذشت اگرچه
مارا هم باید گذشت ع تا نفس باقیست از زندگی چه پروا نیست آنفدوی بدیوان اعلی سلطنت بهادر کرد
بلاد دور دست بنویسید که اموال آن ... تجدید که تمام که ... قطعه ... دوامی و ... بلکه یکباهی و گذاشت شود
ضبط نماید و از خارج نیز تقیید بر چه تمام خبر گرفته و از تبعه و لحقه باشید و هم استفسار کرده هرچه باید در قید
خود آرد که این حق عباد است چه شخصی که خلیفه وقت بصلاح یا فساد رعایا افزون از حد شرع نماید حق
مؤمنین پامال کرده باشد در ایام حیات ما و برای پاس خاطرش این معصیت بر خود گرفته بودیم اکنون چرا
باز بر گیریم بیت گفتگو بسیار شد خاموش شدیم بمسئله بسیار گفتیم و دم زدیم رقعه ۱۰۰ محمد خان را
صدی اضافه مرحمت شده آنفدوی بخشی الملک حکم رسانند که در دیوان تسلیمات بکنانند و مخلص خان
در باب اعانت دیوان بناظم خواهد نوشت و مکرم خان با هرچه کرد نیست خواهد کرد رقعه ۱۰۱ شیخ محی
بپسر محمد امین خان دادیم بصاحب جمع جواهر خانه حکم رسانند که دو سه تا قیمت مناسب خرد و بنظر بگذرانند
اگرچه ضابطه نیست هیچ شخصی کم از چهار هزاری منصب کم داشته باشد عنایت شود اما چون طفل است
برای خوشی او چنین عطا مضایقه ندارد اعلی حضرت هم پسر صادق خان بخشی بخشیده بودند وقتی که
بسن تمیز رسید بزرگ شد الستبن آن ... بوده اند رقعه ۱۰۲ فدوی درگاه حسین علیخان با فرزند زاده
معز الدین بهادر بر بیمزگی نمود و بی اجازت برخاسته آمد چنانچه شاهزاده گله او نوشته کمی منصب
باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران عبرت شود بیت کند تحمل بسیار مرد را بقید به کمان
چو تن بکشید نرم بکباده شود رقعه ۱۰۳ اعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا
نشان ... که فرزند ارجمند با فدوی اخلاص پیوند نوشته بودند بمطالعه در آمد برای تتمه جاگیر

مجسته اختر که بسیار دوست میدار بما ستد ما کرد و ماند مجال تجویز باید کرد وجه حقیقی جنیری بالعیان
نوشت رقعه ۱۰۴ آنفدوی بخاطر خود بسنجد که رخصت فتح الله خان بکابل شاید که خوب نباشد اول
اینکه صاحب ناموس است دوم جگر نیز دارد سوم مغلوب الغضب و نخوت یاده گو با روح الله خان همراه
داده بودیم با خان مذکور چه سلوک میکرد که گویا او شعبه اوست با وجود آدمیت و مدارات او
و کلم منصبی و جمعیت خود و تاکید حضور در باب اطاعت با خان مسطور چنان حرفهای تلخ و تند میگفت
که او پیش مردم خجل و سبک می شد چنین کس که سه هزاری شده و خطاب بهادری یافته بجائی فرستاده
رود یا مثل شاه بهادر با خبر و هوشیار باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد اگر خاطر آن مخلص از ین مراتب
جمع باشد چه مضایقه والا بودن او در کابل اولی است رقعه ۱۰۵ فدوی با اخلاص زیبائی محمد خان صا
عنایت الله خان عرض نمود که همین پور خلافت مقرر شد طلب سپاه بسیار شده بجائی که این قدر
مناصب مناسب و مواجب بمواجب و من بملاحظه لیاقت مردم مقرر شود دانیم انعامات و رعایت
بیجا بظهور رسد چرا نباشد حافظ قرآن بندو فاضل بقرآن لا تشبه زینت بزرا هم بدنام زند و تفسیر این گاهی
بهم نخوانند بیت چشم باز و گوش باز و این غبا ٭ خیره ام در چشم بندی خدا ٭ دیوان بهم محولست
و کشمیر وطن دیگری باید کرد دیوانی تجویز نمود اسلم خان بد نیست رقعه ۱۰۶ فدوی با اخلاص شب
بوابو فا عرض کرد که اسباب جانماز خانه مستعمل فرسوده شده دیگر کارخانجات طیار باشد همین جانماز
طیار داشتنی سنددس شود از مسلمانی بعید است بخانسامان حکم رساند که هر چه در کار باشد باظهار
داروغه سرانجام نماید حیف صد حیف که تا دیر خبر دار شدیم رقعه ۱۰۷ فقیر شفیعه بهره از علم ندارد
و زاهد خشک معلوم میشود شاید که انیم ریائی باشد و اکثر اقوال و افعال او که یکی از آنها دفتو
خلاف شرع بود خلیفه وقت امین بیت المال است هر چه یکی می بدبرد حلال است اگر از محصول چند د
که بفتوای علمای باشت شبوت برای شرکیبانک دولت ابحج دختیار نمود و آنرا صرف خاص

وارد داده باشد هرقدر که کنند سزاوار خاصه بدولتش بی پر و بال چه جلو حرام قرآن گفت حرش بپر شد
اگر معقول گویند عرض نماید تا این مغلوب نفس هم معقول فکر کند والا هیچ بیت جاز که از خود چیزها تراشند
و نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله له ذنبه رست شبهان مجتهد عالی را در مجلس
نمی داد ولی در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران از بنار الصوت فقیر دیده گمراه نشوند ایشان نیز مجال
گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الرضا والتسلیم

رقعه ۱۰۸ فدوی با
گلهٔ فتح الله خان الحال نوشته اند ما وقت رخصت خان مذکور شنیده ایم که صحبت این فقد و با شاهزاده
بر آن نخواهد آمد اما چه کنیم ما را بطور با مسالگذارند و روای مطلب خود آرام میکنند باری بالفعل
ذات فتح الله خان و سه صد سوار تا میان کمر باید کرد و سیاه مکی یا بطرفی خطاب بهادری بدو فیروز
بخشی و وعده داد و حسب الحکم با آن باده گو نوشت که نمک حلالی همین معنی دارد که شاهزاده را از خود
آزرده کند و با لقای منت خدمت فروشی که صنع شغله رویان نه رسم مردان جان بناموس ده
مهین پسر ولی نعمت را سر گران نماید بایستی با این وسیله بزرگ رضای ما بدست آورد و هیچ بالتماس ایشان
اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی ما فات کند خوب است این ارشاد در حق او بدیدهٔ پادشاهزاده عرضداشت
کند این قلعه هم انشاء الله تعالی عنقریب فتح میشود اما ذکر ستنامی شیطان همتا ضرور جنگ فیروز جنگ
برای سزای آن سزاوار سر جنگ تاکید بنویسید که متین از دست بر دست جسارتش بند و تیغ
مرد آخرین مبارک بنده است

رقعه ۱۰۹ از منعم خان این کار خوب سرانجام نیافت و چنانچه
باید از عهدهٔ آن بر نیامد نا کرده کار است و بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و بکمی مراتب تنبیه باید نمود اگرچه
شخص تربیت طالب مع پیر و سرگشته و گم کرده راه ابو نصر خان در لاهور هنگامه بر پا کرده است و مردم
آن شهر را بجان آورده اگر شر عافیت میخواهد دیا لک بی ملک بده مراتب او از بخشی نویسانید طلبید و آخر
روز یا فرد العرض سانند یکی منصب تن ان بهوش افزوده آید فرمایند نوخت فرق خرج از خزانه وجه است

شانید منصب او کم کنیم که متنبه گردد ۱۲

بیرون شهر چون قدم کوهی نهاده بز یوسف خان سپاهی شد و بکار پادشاهی بازشد و سوار السلطنة
لاهور خوب عمل کرده اکثر مفسدان متمرد را تنبیه نموده اما کین آنها در خزانه یافته حسب الحکم
تحسین و آفرین نگارد و خلعت مرا بی برای او بفرستد بنگاه مع که مژده زهر خوش دل نهند کاریش رقعه ۱۱۰
فدوی با اخلاص کام بخش معاملات فهم را بخانه محمد اعظم شاه باید برد و اعتذار نمود و باهم صفا و رفع
دو بینانه خشونت کار شد برای رقعه ۱۱۱ مقرب خان که مشخص بنا با مور شده حسب الحکم در باب دستگیر
کردن سنبها لعین باید نوشت و تاکید نمود و فتح خان که در پرسش و پیشرفت که آن شقی است باده غرور
جرید ماند هر راهی بپای برتاع با قوم بزرگی بقلعه کهلنه رفته بروی ترحم نموده تا کجا و رشت پاید
و آن بیراه رو مسلم آزار را باید بمکافات کنند استغفرالله او چه کند هر چه میکند حق میکند و بجزای کردار
میرساند رقعه ۱۱۲ آن فدوی فردا باغ برده و گلدسته تفرج بدست آید و مردم چوکی ام فرستند از سایر
و چه از غیر آن که همراه او خواهند بود دلنشینی خاطر او کوشیده سیر بر سفر خواهند افروع چون
از دوستی همه چیز از تو گشت رقعه ۱۱۳ فدوی درگاه بجا آمده اند محمد کام بخش برای استقبال
باید رفت همراه که اسامی آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم میرساند رقعه ۱۱۴ فدوی درگاه مخلص خان
بیمار است برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال باید پرسید این دم غنیمت است بسلیقه عرض
او اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد بائی گفت که جوهر یافت فدویت چنانچه باید دارد خدا شفا
دهاد پسرش امروز نیامده کجاست در چه کار او را الطور او باید گذاشت و تربیت باید نمود چند
سیپاره حفظ کرده بود نشود که فراموش کند رقعه قاسم خان در باب فتح قلعه جنجی که پادشاهزاده
محمد کام بخش بحضور فرستاده بجنس پیش آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا بیدل شکستن
آن فدوی است مردم دنیا برای اغراض نفسانی چه چیزها که نمیگویند چه شکستها که برای دوستی کار خود
نمی نهند اگر گرفتن پرتاسی حچیا دکشایش قلعه نمودی تواند شد چه بهتر و الا ازخلق هم گفته کجلی ست

بدبست باشند رقعه ۱۵ فدوی درگاه فردا ملازمت بادشاهزاده شاه عالم بهادر بمقرر است
بخشی الملک و مردم دیگر را با فوج خود برای استقبال باید رفت و با این کر و فر آورده بچشم بازخوش ساخت
بیت خوشا فتح و خرم روزگاری * که یاری برخورد از وصل یاری رقعه ۱۶ فدوی اخلاص دستخط
دیوان برعرضی که عین باشد در کار است این عین جالت را از میان باید برداشت میم معتبر
عنایت الله خان کفایت میکند با اعتقاد ما حسب المسطور هم بر پروانه زاید است تو بیت مشهور که اول
بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بران مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان بما ماکه انفصال
قضیه قاضی و دیگر مردم کشمیر نوشته بود تجاهل کی معلوم مصرع کلوخ انداز را پاداش سنگ است * الحمد لله چون
فتح شد ورا نامی مردود گرنجیت گرفتنش هم چندان کار نبود با اغماض کنه علان از دست رفت
وچند می بگذرد کان سرشدنی شان گرم باند بانها باید گفت که بحضور بیاید پیش از آنکه سیاه الحوز
رقعه ۱۷ فدوی بارگاه عقیده تنگیر گرفتن ارادت علی بیگ خود را ازچه راه است نمی این امر
در شرع نیامده و مرتبه ولایت خود دارد چرا بر گفتگو اختیار تو اصل می شکنی و بار او خود را از بان زد
مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم باشد اما او هم چه کند که انهم باختیار خود نیست شعر بخت و
دولت بزور بازو نیست * تا نبخشد خدای بخشنده * اعلی حضرت در طراوت باغ حیات بخش و دیگر
اماکن و مواقع دولتخانه دار الخلافت از آراستگی اشجار و پیرستن اثمار و صفائی آبگینها و حیاض و
ترتیب نهالان و اشجار توجه مفرط بود تا ایام اقامت دار الخلافه این فقیر را نیز بهای نظر میکرد اگر محمد یار خان
همیشه خود رفته در زیبت و شادابی آن مؤکد بوده است چه بهتر والا حالا میباید هر روزه یکبار
خود رفته و کما ینبغی مقید تعمیر و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بوده کیفیات جمیع باغات و عمارات
قلعه مبارک مصاحب آباد و اغرآباد و نور باری و مهرند باری که تعلق بهمشیره عزیز القدر دارد
و غیره با تقید اشجار و انهار از وقت بیرون آمدن این فقیر تا حال باتفاق بیوتات کالمعاینه بنگارد

بلی نقشه بنظر رسید و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پائین قلعه و باغ محسن خان که تعریف بسیار
میکنند و نیز از ثقات مسموع نموده عرضداشت کنند که تا حقائق باحسن وجوه معلوم شود در زمانه صورت
شکست فتح بحث برای سیم داده آید افسوس که تمیز خرابه دل کردیم همچو اطفال عمر بلهو و لعب با تمام شعر
صرفت العمر فی لهو و لعب ٭ فاها ثم آها ثم آه ٭ رباعی افسوس که عمر رفت هشیاری نیست ٭ دردا
که باید خویشتن را آگهی نیست ٭ گفتم که چو بیدار شوم روز بود ٭ هیهات که روز رفت و بیداری نیست ٭
قید بدعتی که خلاف شرع است آنها را از دست این بایسید هوس بازی باید داد و بقاضی القضاة رجوع کردند
تا موافق شریعت غرا فیصل به حیف و میل کسی نشود و الحمد لله که قاضی با متدین است صالح و متقی
چشم براین دارم که آن بمارود در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد از ضوابط الحکم القاضی شجاعت خان
ناظم صوبه احمدآباد باضافه هزاری و هزار سوار سرفراز شده باو باید نوشت فرزند اینقدر بدان که
دیده چه نیست ٭ کار کلی هنوز در قدرت است ٭ اگر در کار بادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانی
و در تنبیه مفسدان و استمالت زمینداران همچنین سعی جانی بعنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبه
بلندتر ازین ترقی خواهد گشت نظم نردبان این جهان ما و منی است ٭ عاقبت زین نردبان افتادنی است
هر که بالاتر رود ابله‌تر است ٭ استخوانش خردتر خواهد شکست ٭ رقعه ۱۱۶ شجاعت خان درگذشت
انا لله و انا الیه راجعون آدم کاردان بود و در گجرات عمل درست داشت صوبه داری از جهت آن ملک
تجویز باید کرد و کسی بجای خود نشنید عرض نمود عالیجاه هم غیبت دارند اگر بادشاهزادگی را کار
نفرمایند بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد پیشوای و اولیاء الله التوفیق الیه الرشاد در مقدمه بهتر از
خیراندیش خان دیگر کسی نیست اما میگویند که چشمانش از کار رفته بارهی او را یا دیگری را مقرر نمایند و
عتیق الله خان هم نسبت مقدمه ابراهیم خان کشمیر حفظ الله خان خوب نوشته و تا آیل اندیشی و خلل
نداده بیت حیف بیرون ساختن آئین او ٭ کور شده دیده حق بین او ٭ درباب بیداری تحقیق حق

از روی حدیث دادن جواب معنی دارد اینجا سبک گفته اند و معنی این تحقیقات مستعد باید کرد که یک
از ارباب احکام مقدمه تمام نمیکند و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و اعتبار جهت غالب منظور
ندارد و این قسم مردم بیشتر هم کم بودند درین وقت که ایمان ضعیف و شیطان قوی است خود کجا

رقعه ۱۱۹

در انفصال احکام از ابراهیم خان تا خبر بسیار میرود دهزار سوار از تابینان او کم باید کرد و بوکیل حسب حکم نجابت
نمود علم ما کار را بهم میکنند حق سبحانه عز شانه تا ید خواجگی با بندگی

رقعه ۱۲۰

روح الله خان درخواست صدور احکام بنام دیوان کن قلعه داران آن طرف کرده است تا از سر رشته کیفیات
پرگنات آن ضلع چه خالصه چه جاگیر و چه آنچه حالا از تغیر مسعود خان بدیت ضبط شده دریافته بعرض رسانند
آنچه خالصه مقرر شود برای آن امین و کروری تعیین نماید و آنچه جاگیر قرار یابد بر دیوانه بدهد و بنگاه ضرور
جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه درکار شود و نفرستد باید نوشت سزاوار التعیین نمود که بلداران باخزانه
باو رسانند و نشان فرزند بهادر که بخان مذکور نوشته اند حواله وکیل او باید کرد یا در خط خود منطوی نموده باید
فرستاد بل حرف آخر بهتر این مرد از آن جماعت نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشند نیز فرق
برای آوردن مطلب خوب بود از درون هم شاید که صافی نباشد برای او فهمیده عرض میکرده باشد
فرد
از اختلاط چسپان بیگانه کی شود خویش ۔ هرچند جامه تنگ است جزو بدن نگردد

رقعه ۱۲۱

ذوالفقار خان ظاهرا سزاولان برای بردن توپخانه تعیین ساخته روح الله خان را در تعیین کار
متردد نموده اگرچه آن هم کار پادشاهی است اما بخان مذکور بنگارد که تا فتح قلعه توپها را بکار دارد
و تا صورت گرفتن این کار سزاولی آنها معتبر نشمارد و طرح قلعه مورچال فرستاده او بنظر در آمد
سمتی که برای مورچال مقرر کرده خوب است و بچندین وجوه از اضلاع دیگر فوقیت دارد لیکن از
عدم خندق معلوم میشود که آن طرف ظاهرا زمین سنگلاخ باشد نقب زدن متعذر خواهد بود
باید دمدمه سرکوب برپا کرد تا از تصادم ضرب توپها تزلزل در ثبات محصوران و

وارکان قلعه افتد و بزودی این عقده کشایش یابد فرمان همه رین باده نشستیم و آنچه باید بخط
خود بخبر نا تمام گیرد عیبم عیت باید این شاخ شاخ باد برادرم چشم کشایش فتح استغفر الله
استغفر الله رقعه ۱۲۲ از اخبار فرستاده سوانح نگار لشکر فرزندزاده معلوم شد که لشکر الله خان
با وجود نزدیک بنو گرفتار شدن تفنیم بشرب خمر مشغول باند و خود سواری نکرده کسان را به تنبیه آنها
فرستاد و شب بخانه نوازش خان بخته از شاخها بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانید
باتباع مجتنبز و تمنع بنگردد و برین ممنوع قصد اصرار دارد از انجا که سوانح نگاران برای اغراض
نفسانی چیزهای بسیار بر خانه زادان تربیت کرده بامی بندند باید که آن فرزند بیحیان بر نگارد که
همه مراتب را چنانکه باید تحقیق نماید و بحضور سعودمین عرض دارد رقعه ۱۲۳ بفتح الله خان نبویسید که حسن
خدمت مفصل از عرایض معلوم شده موجب مجرای نیکوخدمتی گشت اما این جلع نفسانی را بخدمت فرو
متبدل نکند و به آزرده کردن سرکرده ما را سرگران نماید رقعه ۱۲۴ مستمند خان فرزندکه مشتمل
خرابی جاگیر خود بسبب بیجا و بی فرزندان شهر خود نوشته فرستاد نظر در آمد التماس مامور شدن معمور خان
بگوشمالی آن گروه شقاوت نشان کرده است حسب الحکم بخان فیروز جنگ باید نگاشت که چون
غنیم بسیار است خلف الصدق خود را بجمعیت شایسته با آن طرف نفرستد رقعه ۱۲۵ سید سعد الله مکرر
خطوطها فرستاده اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح نگار بندر سورت را تغییر باید کرد و خلف حکیم
اشرف متوفی را خدمت دار الشفا مقرر نموده باضافه یومیه قوت دل بخشید نبویسید باید نوشت
که بعد ازین فرق متعدمات اهل خدمات که بفحوای آیه کریمه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم
النار الآیه در حقیقت ظالم اند دخل نموده باشند هر چند این طایفه غیر ظالم نباشند بنفس خود ظالم اند
در هر فرق مستعی بوده [illegible] عا موت فی الله والموده اند حق ست [illegible] الموت چه این باشند
در درگاه باید همیشه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما

و التحقیق بلقاء الحق ورود دارد و معنی تلقی قبل لقاء الانبیاء و الاولیاء اجمعین صورتی بجا می آرد
اگرچه فضلای حضور نکات عمده گفته اند اما چنانچه باید تشفی نشود آن معرفت آگاه بتحقیق خود نگارد
والسلام رقعه ۱۲۶ تیر رسیدن بیاقوت و بعد تحقیق نشانه شدن بکنت کوکه محمد کام بخش خود آفندی
را معلوم شده باشد چون تیغ آن مهجبا کردن بادشاهزاده نادان ضرور بود که دیگر بسر آن مجلس الفقرین
آنچه آوردنی بود آورد و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا فر صحبت سفله چون گشت پذیر نقصان
گرم سوز و بدن میسوزد که جامه سیاه باشد بشومی صحبتی او با شاهزاده هم اگر این چنین چسپیده گرد خمیر اش
به تنها قدری باید نشاند و از حال او خبر باید داد رقعه ۱۲۷ خانمان بباد ده این جستی اول مشغول کنند
عاملان درین مهم سستی پیش گرفت هر گاه از حضور تاکید شدید شد خواست که تلافی مافات نماید
نتوانست اینهمه خرابی بی اهلانه چنین باشد که بدتر ازین عمل زشت عمل دیگر نیست ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار چیزی برای تسلی او باید نوشت ایمای ازین مقوله هم کرد تا خشم وا شود و تنبیه
پیدا گردد اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن قوی است اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک کی بطور خود
میگذارد که انکس گوش بحق و حقیقت و اداء الهی از ربقه نفس بجان می بار و تبعیت او میران نظم مهربانی
دید و آن لطف نخست بتاکید کردی بگریبان باز جست * هم عار از تو اجابت هم رعونت ازکی
از تو مهابت هم ز تو رقعه ۱۲۸ امیر الامراء درگذشت از مردم قدیم همین یک کس مانده بود
انا لله و انا الیه راجعون مطالبه هم دارد بدیوان بیوتات آن صوبه برای ضبط اموال باید نوشت
که بقید تمام نصف آن بدوازده هزار حلوا و نیزه و گرفتگی مهر قسم که میسر آید به بیعهای بادشاهی بگیرند و
دیوان صوبه الحمیده میگوید بشرط نیکو خدمتی جا بجا کرده خواهد شد و حقیقت پسران مغفور
بعرض باید رسانید بدیگری هم درین باب گفته ام اما گمان سعادت قبیله داری و نوبت ثانی آنقدر
باین امر مامور گردید یقین که برویه مرضیه خود براستی و درستی ظاهر خواهد کرد امان الله خان هم برا

این کار زبیست متعین باید کرد مراتب بعرض رسانید که اضافه داده شود و یک حکایت بیگم هم بخاطر
هست نسبت باو عمل می آید رقعه ۱۲۹ این کار به یوسف خان مقرر شد مجوز آن مخلص هم خوب است
اما سپاهی است حقیقت عملداری او معلوم نیست بر آن فدوی هر چه منکشف باشد عرض نماید برای
دیوانی برهانپور شخصی با دیانت در کار مطلوب است الاهم فالاهم رقعه ۱۳۰ مکرم خان در چه کار است با وجود
اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف از چه راه اولی تر ازین حج بیت حج رب البیت می دانسته
بود حج زیارت کردن خانه بود اللهم ارزقنا خیرا رقعه ۱۳۱ فرستاده فرزند زاده بهادر
باید گرفت اما بیشتر وکیل ایشان گفت که بدون عرض نفرستاده باشند والسلام رقعه ۱۳۲ مرشد علیخان
ضابطه است و خالی از تدین هم نیست این کار اگر باو گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف
خود بسید مقدمه که بر فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنیده باشد فوجی برای تنبیه قزلباشان
اوباش تعین باید کرد خان بهادر حمید چه طور است این عاصی میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصه
ظلمی نشود اما از انجا که ملک بی سیاست نماند و ریاست بی سیاست است می آید بعضی جاها احکام موقوف الا
بغلبه نفس بی اختیار صادر میشود از علما مسئله پرسید الحمد لله که نیت خود بخیر است شاید که بگیرد انما
الاعمال بالنیات حدیث صحیحیست بسر حد تواتر رسیده رقعه ۱۳۳ خواجه عبدالرحیم رحلت کرد و بنده آن
متقی بود از جگرداری بهره تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم
آمد گفتم خیلی خوش طرح است در جواب عرض کرد که نام این به از طرح است پرسیدم چیست گفت
رفض کش فرمودیم که در سرکار والا هم سه چهار همین طرح و نام طیار سازند از کمر بر آورده
نذر کرد و عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیاز محقر در سرکار اشرف باشد و رفته آورد آنجا آورد احوال
پسران او معروض دارد یا عنایت الله خان بگوید که او عرض نماید تا بقدر هر یک رعایت کرده شود
رقعه ۱۳۴ خانجهان بهادر در گذشت انا لله و انا الیه راجعون سبحان الله آدمی قطعه غلاظت و نفس

تا کجا برد غالب و رنگها با صوبه داری کن میخواهی بچه بدلگامی آرزوی آن میکرد آری کا نفس مدعی
ازین بیت نظم کشتن این کار عقل و هوش نیست * شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست * عالمی لقمه
کرد و در کشید * معده اش نعره زنان هل من مزید * دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست *
کو بدریاها نگردد کم و کاست * هفت دریا را در آشامد هنوز * کم نگردد سوزش آن خلق سوز *
سنگها و کافران سنگدل * اندر آیند اندران خوار و خجل * هم نگردد ساکن از چندین غذا * تا ز حق آید
مر او را این ندا * سیر گشتی سیر گوید نی هنوز * اینت آتش اینت تابش اینت سوز * حق قدم بر وی
نهد از لامکان * آنگه او ساکن شود از کن فکان * چونکه جزو دوزخ است این نفس ما * طبع کل دارد همیشه
جزوها * این قدم حق را بود کو را کشد * غیر حق خود کی کمان او کشد * قوتی خواهم ز حق دریا شگاف *
تا بسوزن بر کنم این کوه قاف * او تعالی توفیقی کرامت کند و ازین تیره روزی ها بخشد
بحرمة محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام رقعه ۱۳۵ مکتوبیکه نصرت جنگ با آن مرزا عبدان فرستاده
بود بمطالعه در آمد برای داود خان نوشته است و اظهار خدمتگذاری خود نموده در جواب
چیزی باید نوشت تا فتح قلعه امید داشت بعد ازان شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود میان
خود امکان ندارد و دیگر برای مصالح قلعه گیری به تربیت خان حکم شد که هر چه ضروری باشد بفرستد
و بقلعه داران آنطرف نیز بنگارد که آلات توپخانه از جزائر و راس جنگی و گوله و باروت بلشکر
خان نصرت جنگ رساند الحکم لله الاحد القهار بفضل الله تعالی رقعه ۱۳۶ از عرضه سپهدار خان
واضح شد که بی جهابت بسنار رسید الحمد لله علی ذلک هزاری ذات هزار سوار تا بنیان اضافه
باید داد و خلعت و شمشیر و اسپ و فیل ارسال کرد و برای همراهیان هم اضافه تجویز نموده داد ازین
مژده مسرور ساخت و کیل اسم اگر رعایت ضرور باشد باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه ۱۳۷ شیخ
زنجیر فیل بهای فرزند زاده بهادر بر آورده ایم و زنجیر ازمیان خوش کرده حواله وکیل ایشان نماید

وخلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه هم عنایت شده از جواهر خانه خبر بگیرد رقعه ۱۳۸ سوانح نگار
وزیر دست خان در باب سید میر کی چیزها نوشته اند صلح ایرد یا نه دخود و اصحاب تبرئی کشیده از
عنایت الله خان بپرسد از صالح خان صوبه داری اکبرآباد خوب سر انجام شده است گوپال سنگه را
هم در باب اعانت او باید نوشت بخان مذکور تسلی نامه قلمی باید ساخت ع چنار تا بکجا عیب سنی شد
رقعه ۱۳۹ هنگامه که از اهتمام خان سوم گذشت از غفلت همین مهم است و نباید داد دل پشت و
کمر آنها بچوب بی توجهی باید شکست همه آدم متدین خبردار کجا هم سید اسپان را چنان فربه کرده اصطبل را
بخوبی رونق داده بود که گفتن است نمی آید الله اکبر وارد وانت خیر الراحمین سیف خان در باب تنبیه
مفسدان بتاکید بنویسید مساعدت هم مرحمت شده کل انتظار نمانده الاهم فالاهم رقعه ۱۴۰ معین
پور خلافت برای اضافه لیسر چا پدین نوشته اند ظاهرا سواران رفیع القدر زیاده اند اینها باید کرد و فرو
ذات خرد و بزرگ همه وقت نمی شود و بپاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد میان شیخ سبحان
وهند و صحبت برابر نیست هذان خصمان اختصموا فی ربهم الآیه تهدیدی بهند و باید نوشت رقعه ۱۴۱
روح الله خان با این وضع زرها داد اگر داین مرتبه الدار منجواهد باین روش زر جرمانه منضم کند
غلط است زر از جاگیر وقتی میگیرند که منصب دار را حضور استعداد ادای آن نباشد و کیل را نشانده همین
وقت مبلغ بادشاهی بگیرد و اشرفیهای بارانفیس اینها یی باقی بکند و حضرت ... در ایمی جرمانه
تقصیر بسیار میکردند فوراً چیلهای شریر شد تعیین شده بودند بابا العرض وصول رسمی است و بدیلو و از هم
که سوری از جعفر خان پدر ابا میکه منصب وزارت سرفرازی داشت در غسلخانه نشانده اشرفیها گرفته
بودند خان مذکور از داروغه غسلخانه که تحصیل سرهای جرمانه هم با و تعلق داشت بد شده بود ایذا و
اضرار او کمر بست آنحضرت به او زبان مهربان فرمودند که بعد برخاستن دیوان با هم صفا دهید سوغنه را
از خان مذکور دو شالة داده اند رقعه ۱۴۲ پیشکار صدر الصدور تحقیق بکار غیر مستحقین اکبر بغیر می آرد و مگر غرضی

در میان آرد منع کنند که دیگر چنین کرده باشد **رقعه ۱۴۳** امروز تربیت خان ایلچی و منگباشی که درین
یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دو سرپیچ مرصع عنایت شود سبحان گویا بگفت با آنکه عمری در
خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته اینقدر نمیدانند که این جماعت این عمر نشسته اند که چنین عنایت
درباره ایشان بظهور رسد شیفته مرصع برای خاطر او و الگیری کار بادشاهی حسب حکم جواهر خانه خواهد رسانید مرشد
الا اداء و الا چه پیدا آمده در حق منگباشیان چنین عرض نخواهد کرد و اگر از کسی کار بادشاهی صورت بسته
بظهور خواهد آمد و خدمت بادشاهی بتقید تمام خواهد نمود بانعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن
اسپ بکار سرکار والا العیاذ بالله اسپ سرفراز و محظوظ کرده خواهد شد **رقعه ۱۴۴** تربیت خان منظور
محتاج تربیت است زیرا که برای احتشام قلعجات گرفته است از خارج بسمع رسید که از روی حساب بکسی
نداده سوانح نگار را انکار میکند و او خود برای همین مقرر نموده شد این جماعت باغراض نفسانی کار
عمده بادشاهی بهم میکنند و روی خود سیاه نموده در تحریر اخبار تجاهل مینمایند قلعچیان مستحکم نشستن مفسدان
بزرگ و نگاه داشتن عیسوی خان از چه راه است اگر از اول خبر شود هرگز هرگز تا باینجا نرسد بعد غزل خانه گیر
این آورده برهان الله خان که از بی جاگیری نالش دارد باید داد و ظاهر او لشکر است سبحان ملکوت الحکم
تنبیه باید نوشت که این صورت چرا باینمعنی بوقوع آمد و بچه و مآل کار نظر نداشت طلب احتشام که نخواهد
رسید و غله در قلعجات نخواهد بود و دزدان بیان نامردان طلب خواهند آمد آنوقت شما کجا خواهند بود
قابوچیان اگر طلب گرفته سرگرم کار باشند غنیمت است و میدانیم که بی این خیال چه امکان دارد
جهت غرض خویش کارهای لی لعت که فی الحقیقة کار خداست برهم نمودن و زندگی و دروزه
حق مردم مجاهد پایمال کردن که در ضمن آن تقویت کفار خسران مآل است آئین کدام مومن
نمک حلال است بهرحال قبض الوصول طلب ایشان تمامی احشام گرفته بفرستد و در صورت خلاف
آن سزای خائنان و معاونان بیدینان برخود لازم دانند که وان الله لا یهدی کید الخائنین

رقعه ۱۴۵ امین دست بدستی محمود عنایت الله خان که از حضور مقرر شده رفته بود چه کرده
ع هر چیز که در کان نمک رفت نمک شده قوت مقاومت هم نبوده چه کنند ناچار است اما اگر چنین
چاره خواسته بیابد اگر تنخواه آنها نیابد در آمدن خرج دستیاد ندهد باد هم از طرف خود تاکیدی بنویسد رقعه ۱۴۶
مهابت خان حیدرآبادی ظاهراً در لاهور درگذشت غیر از نبیره که پیشش بحضور رسید علت کرده و نه چیز
دیگر نگذارد بدیوان بیوتات آنجا بنگارد که اموال او بهوشیاری و دیانت داری تمام ضبط نماید
که بیت المال حق عباد است خلیفه امین و نوکران گماشتهای خلیفه اند چه مستحقین و ضعفا و دیگر ازادران
نصیبه چه حساب رقعه ۱۴۷ مرحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دامن جامه
آنقدر دراز داشت که بنظر می آمد مجرم خان فی موهیم که دو گره از دامن آن کوته عقل ورکشد آنقدر
بگوید که دامن ستوری که در حضور مقرر است همانقدر داشته باشد و الا قدم در غسلخانه نگذارد مرد را باید که
با لباس ساده سروکار داشته باشد زینت و تکلف خاصهٔ زنانست همانا نمی بیند حرفهای نگیرهم مناسب
آن مقام بطریق موعظت بگوش او باید خواند رقعه ۱۴۸ ما که پان نمیخوریم این کارخانه هم رنگی دیگر گرفت
و آبدارخانه هم آب و تابی نیست هوشیاری جز درستی داروغهای آن نیست که همه وقت همه جا کارخانجات
عمده خود تزک آراسته دارند تا وقت کار مجرای آنها ظاهر شود و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها برملا
هویدا گردد و همه مردم بینندگان شان دولت خداداد ما معلوم کنند و رونق و شکوه او معاینه نموده ناتوان
بینان پست گردند هیهات هیهات دعوی فقر و اینهمه مباهات حقا بحساب ناصواب رب الارباب
عاقل خان جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن قلعهٔ دار الخلافه بمهابت خان صادر شده
خوب نوشته نوکر همچو باید الشکر لله والمنة رقعه ۱۴۹ فدوی درگاه وزارت خان عبد الرحمن
درگذشت برای دیوانی مالوه چند اسم نوشته بهم رسند که خدمت کرده باشند رگهناته سعد الله
خانی در احیانیکه رائق مهمات دیوانی بود می گفت که کار سرکار والا بکسی باید فرمود که جوهر کاردانی

ودماغ معامله آرائی بهم داشته باشند علیل غرض رقعه ۱۵۰ آن قدوهٔ مدار المهام حسب الحکم قضا
جریان بفرزند عالیجاه قلمی نماید که از نوشتهٔ نیکنام خان بعرض رسید که شما هر سه پسر دیوان قدیم
خود را برآورده بدید فهم و فرو نگاهی ساده ارید مختار بید جالا بافضائل خان میر بادی منع نمانده عنایت الله خان را
واسطة المطالب ایشان کرده‌اید باید داشته باشند که کوکلتاش خان در حین نظامت دکن و روح الله
خان هنگام صوبه‌داری حیدرآباد مصدر بعضی ادا های نامناسب شده بودند مصلحة چندی معاتب داشتیم آخر
نظر بر قدم خدمت بنا در بساط تقدیم از زبان اعلی حضرت شنیده ایم که عرش آشیان اکبر بادشاه روزی
میفرمودند که تودرمل برای من نقیر قطعه امور ملکی و مالی شعور شاید دارد اما غرور و خودروش نمی‌آید و ابوالفضل
باوجود بد بود شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت که نواخته را نمیتوان انداخت لهذا با آدم کار چاره ناچار
باید ساخت فرد خدای است مسلم بزرگی و الطاف که جرم بیند و نان برقرار میدارد رقعه ۱۵۱
خان فیروز جنگ کار خود را تمام گذاشت باوجودیکه فرزندزاده ازینجا نو آمده بدیدنش نرفته
روانه بیجاپور شد و لفظ سپهسالار که نوشته بودید از نوشته وکیل معلوم شده یا خبر غیبت درین باده فرمان
رفته نه ما گفته ایم نماید که منصب سپه سالاری از کجا پیدا کرد رقعه ۱۵۲ محمد باقر داروغه کچهری
دیوانی در گذشت و شکار خان از زبان مردم عوام سپهر روزی رسول شنیده ایم که این کار به نسبت او
مردم چه قدر بد میگفتند مکرر گفتیم که او از شرارت یا این محض صدارت باز آید و نکرد جزای اعمال
حق است خود بهتر میدانند که بر سر آن رفته چه گذشت بر سر این نقتی چه خواهد رفت نفس اماره نمیگذارد که
آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بردارد و گرنه همه میدانند که ظلم کردن بدست خویش آوردن طلبه نیشتر
ادان گرسنه را خدمت دادن غم بار گشتن سست و دیده و دانسته عمده باز پرس آخرت کردن ترک
سست برآمدن مشکل چه جای یقین داشتن جاگیر باید داد اما خدمت باید داد و داد از دست غفلت داد
داد غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکانی چیده بدر روشنی متهم گردید برآوردنش ضرور است

بعیت این مردانند اینها صوت شنده ایستاده‌اند و مرد شنوتشنده بجهلای بیشکل الحج تحمل دالقول
بجاهل وا رند ایمان کرده اسلام کجا رقعه ۱۵۳ عالیجاه تمه طلب که در سرکار والا طرند التماس نخواه
سرپرگنه لودهی کرده اند باید نوشت یا وکیل گفت که تمه طلب ایشان اگر خواهد یافت بهیچ مضایقه در حساب
مطالبه نقدی قیمت جواهر غیر آن محسوب خواهد شد سوای شقه و اگر ازینست اعلی حضرت زیاده
بر چهارم حصه از جاگیر پادشاهزادها را موقوف میداشتند در عصر ما همه ضابطها بی ضابطه شد بعضی
اوقات جمدة الملک بجای خود میگفتند که ما بکار ببر نجات گاهی مامور نشده ایم اگر گاهی اتفاق خواهد افتاد
هر هم ترکیب مخنث شده بارها خواهند دید همین نسبت بانی هر کار را بالالفاظ تعریض والا رسیده بود در حالا که
از عرایض منهیان روشن شده که عنقریب پسر ذوالفقار خان بهجوم آورده رسید میگذارد و عرصه بر جان
بدگو تنگ و تحکمیک سلطنت حکم والا بنام جمدة الملک عز اصدار یافت که بکمک پسر خود رفته و رسانند چون
در رسیدن او اهمال واقع شد شقه بخط انور صادر گشت که ایشان خود را عاشق پسر میگفتند حالا که
بر وی عرصه تنگ است در زود رساندن تساهل چرا مدعی شدن نگوید در دعوی صادق آمدن نگریست ع دیگر بهیچ
منازکه شبکی تمام شد رقعه ۱۵۴ فدوی قدیم الخدمت با آنکه عمری در حضور تربیت یافته و
خدمت کرده گمان ضابطه دانی و شرایف انسانی در حق او بیشتر است با وجود اینهمه اکثر منصبداران
بادشاهی سوا امیدارد و قول سعدی یاد نمی آرد بیت مرنج تو بهر دو خواصه تا شاهیم تو بنده بارگاه
سلطانیم عجب عجب از مقولات سعدالله خان است که الف بصورت قلم و نون بشکل دوات دیوان
که بصفات ملکی آراسته نباشد در نویسنده قلم و دوات پیش نهاده یا حیوانی یا تصویری از نقش
عقل و هوش ساده بعد ازین احتیاط لازم دانند و باعتقاد خود تا که درگاه والا را نیز بچشم خود شمارند
و امتیاز نکه میباید مراعات آن را مرعی ندارد رقعه ۱۵۵ فرزند زاده محمد عظیم مرزه عرض کرده اند
که پرگنه لشکرپور در جاگیر شاه عالیجاه مرحمت شده و از ایشان باید پرسید که این خیرخواهی بچه امید در خاطر گذشته

اگر شما اینجا می بودید مطلب با نفس زنده زاده کرده اند چه مضایقه والا ازین خیالات درگذرند که اخلاص
دلی را فرا یل ازیشان غرور شیدا را نشاید کشی باشد تعالی وکیلا و نا باد عوان حم کلهم و خلیهم
طال الله علیهم رقعه ۱۵۶ خبر مرگ مخلص خان شنیده باشید از شرف انسانی جوهر خداوانی و همه دانی او
حیف است رضی الله عنه این را مرگ ارشد ایشان بسیار درد دو آمدن شیر نا پیدا از دل دانا چشم بینا کو
شخصی شکایت گونه پیش ما گفته بود که این کسی را بهتر از خود نمیدانند جواب دادیم که بهتر از خود کسی نمیابد

رقعات بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ رقعه ۱۵۷ خان فیروز جنگ یکرنگ من
میخواستیم برای عیادت آن دولتخواه خود بیائیم اما بچه درد کلام نظر مشاهده نمائیم لهذا سیادتخان را
نیابة فرستادیم تا بچشم ببینند و اظهار ما فی الضمیر کنند از میوه های نورسیده اینجا هم سیب انگور است ما اطبای
یونانی برای آن عمده مخلصان احبای مضر میگویند لهذا بر خود هم ناگوار کردیم انشاء الله تقدس بعد
صحت کامل و شفای عاجل یکجا میخوریم فرد یارب این آرزوی من چه خوش است ؛ تو بدین آرزو مرا
برسان ؛ رقعه ۱۵۸ خان فیروز جنگ یکرنگ من تفریق فوج لا علاج است فدوی زاده را زود بحضور
کرامت گنجور بفرستند که بانعامات و ادرارات عنایات زیاده باز بیش آن و تنخواه خواهد رسید فرد هان مشو
نومید چون واقف نه از اسرار غیب ؛ باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور ؛ فرد اتحاد دل ز کل آن
پیوسته ایم ؛ تا آخر از سپهر گردون با هم ساخته ایم ؛ رقعه ۱۵۹ خان فیروز جنگ یکرنگ من
الحمد لله دوری قلبی نیست بیت گر دوری و با منی پیش منی ؛ در پیش منی و بی منی پیش منی ؛
از احوال شما روز بروز اکثر اطلاع میداده باشد تا که مواصلت صوری دست دهد خانه زاد عنایات الله
خان بندیده ایم جای دخالت است سع شاخ گل هر جا که روید هم گلست رقعات بنام ذوالفقار

خان بهادر نصرت جنگ رقعه ۱۶۰ نصرت جنگ بی نوورنگ من در اول انهماک در قلمرو ماندن بی
بود و بر همگنان اثر تصرف اینها بر ورد ایشان از انهماک و استهلاک بلذات نفسانی و مستغرق امور

دنیا می‌فریبد فرصت از دست بدر رفته بود نخست چیزی برای خود خواستند هر چه کرده بودند مکافات آن از
پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی همان بیوفائی و نمک‌حرامی که با ولی نعمتان نموده بودند از نوکران خود دیدند
سیوا و غیره نیز با آنها سلوک بد نمودند بیت دریاب کنون که دولتت هست بدست کاین دولت و ملک
میرود دست بدست رقعه ۱۶۱ ولایت زرخیز بدست این کافر حربی خواجه قسمت چرا بگذاریم و تغافل
ورزیم ممکن الحصول لیمانع ظاهری چون کنیم فضیلت غزا در صحیحین مگر نخوانده ایم بسلیقه ملک گیری
و نفس پسیری غزا رسیم رقعه ۱۶۲ خان نصرت جنگ و دلیر و غیره متعینان دکهن در استمالت خان
پیشکار و شاهزاده عالیجاه بگذارد که آنجا هم کار بسیار است دست آنها اگر کوتاه باشد در کار خلل نشود
قبها که بعضیها بارانای بیجاپور مکان تیر می‌اندازند و نمی‌فهمند که خود را نشانهٔ تیر بلای آخرت
می‌سازند ابیات گندم از گندم بروید جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو ما همه با لطف عون الله غزال
عنبر آبه که سر کوه و بیابان تو داده باز انه العاقبة بالعافیه رقعه ۱۶۳ نصرت جنگ بالی
من چون گرفتن دکن که اهم بود تمام همت مصروف همین رشد الحمد لله صورت یافت احتیاکه در رنج
خبر بیمار شده و میشود مدار آن بر خزانهٔ هندوستانست مبلغهای کلی طلب بیماران میشود و دیگر
دفینهای قلعه عظیم بسیار شنیده میشود بیندار بیجاپور که بی حیا است تقلب تصرف تشویش سیوا
جهنمی رست ملکش بنا هر اچندان استحکام ندارد و حالش آشفته سیدی مسعود خان متوجه فی نفسه و بنیاد لکن
هر نسبت چه در تصرف او باشد حقیقت ملک تدبیر آن نزاع از و دانستم نمود که داود خان با ستقصا
نماید چرا اغماض و تغافل رود رقعه ۱۶۴ خان نصرت جنگ من از تباه کاری ایشان حال مردم متمردین
کم میکند زیرا که از ینها تواضع آنها از اول تا آخر نمی‌آید و سفاکان گرفتن و دادن باک نمی‌دارند
یعنی آب از دریا کشیدن تحمل نخواهد خلاف امر سیت شوار نمی‌دانم سر بخیز از زمین چه خواهد گذشت
و بعد ازین سر بندهای اچه مصیبت خواهد شد فرد فکر شنبه دارد جمعه اطفال را عشرت با مرفری

بی اغذیه و تنقلات خوش نیست بهتر حال از ارباب کار ذوی الاعتبار را در هر حال هراسان و ترسان باید بود

و هر لحظه الحفیظ والامان باید گفت رقعه ۱۶۵ بنام میرزا صدرالدین محمد خان صفوی بخشی دوم

میر بخشی اخلاص کیش نجابتی بمنصب دو صدی پنجاهی سرفراز شده و در دیوان تسلیمات بجا آورد رقعه ۱۶۶ بنام

میر بخشی محمد ابراهیم نجابت الله ندیم بمنصب هزاری و دو صدی پانصد سوار و خطاب میرزا خانی

و عطای ده هزار روپیه بعرض [illegible] بمرتبه عزو افتخار اندوخته حسب الحکم [illegible] باید و نگارد

فمن عفا و اصلح فاجره علی الله رقعه ۱۶۷ بنام عاقل خان قلعه دار صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد

عرضداشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت از اراده گوشه گیری و استعفای منصب نوشته است هرگاه

گوشه خاطر اقدس را که منظور نظر خاص حق و [illegible] است باو سپرده ایم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد در

صحت مبالغه البته منظور داشته التماس آن قدیم الخدمت درجه پذیرائی خواهد شد و یکهزار روپیه بطریق

کاه از ده هزار سالانه بیشتر نقد مقرر خواهد گشت رقعه ۱۶۸ بنام حمید الدین خان بهادر حمید الدین [illegible]

چه ضرور است که شاه عالیجاه عرض نموده [illegible] من ان حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان

که امیر خان نمک حلال ذات است با کسی دشمن نیست خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان بی اطلاع هم

چه مجهول باشی فکر خود کرده از حال خود [illegible] مقدمه موقوف خود بدانست که الموت

قریب من شراک النعل و اقرب من حبل الورید های های افسوس افسوس بیت گلی ز دست و

گلی ز دل و نگاهی با [illegible] بیست و [illegible] که ما [illegible] اگر مناسب دانند بعالیجاه بسپارید

و اگر دستی باشد صفا [illegible] و امانت این فانی خیانت نکنند هر چه بخاطر رسد بنگارد یا عرض نماید

رقعه ۱۶۹ بنام عنایت الله خان دیروز ابوالوفا حاضر بود که درویشی ساده دل آمده چیزی

برای سال خود خواست گفتیم فقیر را بمدعا چه کار فقیر دل بسته و گریبان چاک باید مردم فقیر فقیر میگویند

نمیدانند که فقیر چیست چه معنی دارد فرو جان آئینه و بهم بست این صورت پرستان [illegible] نفس

پروانه تقلید بسته شگون بیضه بلبلی ع اللهم شهنشاهی عمر افغانقلیان آمین آمین آمین رقعه ١٦٠
کیش اخلاص اندیش از اسلام آوردن فیلی خود فهمانند و حسب الحال الوالدین حضور خیر
و تا رسانی مزاج و دیدن آنجا با عالیجاه چنان فهمانید با یک گفت قطعه تحفه خبر و با عاده رسانید
ورنه خود دانسته ساختن است زیرکان زمانه میگویند زیرکی با زمانه ساختن است خدا گوش
شنوا و چشم بینا دهاد و السلام علی اهل الرشد و السداد سلوکی که این سگان بیاهم
رو شنیده باشند چه کمتر خود کرده را درمان نیست با طبق عرض فصل این گمراهان چگونه
دستگیر گردیدن او دیمی معلوم شود که این بدبینان آن قدر جرأت بهم رسانیده اند که
مصرع عرض خواهند کرد و حرف بی اصل نسبت با آن سعادتمند نموده خوب باشند
انشاء الله تعالی می فهمیم با فعل حسب الحکم بنام فرزند عالیجاه نوشته زود بیارد
حسن بیگ این کار حقه کو از جانب خویش این اصل تغیر نشد و سکینه آنجا نیست
بیت میگویند ع اگر تو می بینی معدود داری نیست به آخر آمده الکی این جگاره
خواهند شد و عرض نخواهند یافت این همه سامان قدر دیوان اسباب عجائب
این گفته اند دیوانی کردن سامان این بی موقعیت بعضی حالات حصه سپاه شما
آمده غلام از بس آبادان کار رسید فهمید این فکر سنجیده زود تعیین نمایند که از
ماتم شما شوید غلامان خویش و برادر دیوان و واقعه نگاران اینها چنین این جود دارند
رقعه ١٦١ بهدایت الله زرین قلم بگوید که این رباعی را بیاض شاهزاده محمد کام بخش
هست میشود بخط خود بنویسید رباعی آتش بدو دست خویش در خرمن خویش من خود زده ام
چه نالم از دشمن خویش کس دشمن من نیست من دشمن خویش وای من و دست من و دامن خویش
رقعه ١٦٢ میرزا جلال الدین که از شاه عالیجاه جدا شده ظاهراً همشیره زاده همت خان است بخشی

٢١٨

۸۹۱ء۵۴۴۶

CALL No. [ع ۱۱ رق ع ACC. NO. ۷۲۱۸

AUTHOR عالمگیری

TITLE رقعات عالمگیری

ع ۱۱ رق ع ۸۹۱ء۵۴۴۶

۷۲۱۸

رقعات عالمگیری

Date	No.	Date	No.

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1·00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.